

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

زندگانی حضرت فاطمه علیها السلام هدایتگران راه نور - زندگانی صدیقہ

کبری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

نویسنده: آیة الله سید محمد تقی مدرسے

مترجم: محمد صادق شریعت

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد سيد النبيين، وعلى أمير المؤمنين وقادة الصديقين، وعلى فاطمة الزهراء سيّدة نساء العالمين، وعلى أبنائهما الكرام المعصومين. چون خداوند بخواهد قلم یکی از بندگانش را توفیق ارزانی دارد، او را به نوشتن درباره یکی از اولیائش شرافت می بخشد. و اگر قرار باشد درباره شخصیتی چون فاطمه زهرا علیها السلام سخن گفته شود، طبیعی است که این توفیق به مراتب بالاتر از هر شرافت این جهان و رستگاری آن جهان است.

از جمله نعمتها و الطاف خداوند بر این بنده آن بود که مرا در جوانی توفیق داد تا مجموعه ای مختصر درباره زندگی چهارده معصوم به نگارش درآورم اما شرایط به گونه ای بود که فرصت چاپ و نشر این سلسله فراهم نیامد تا امروز که این امکان فراهم شد و خدا را از این بابت سپاسگزارم.

امیدوارم خداوند این مختصر را ذخیره ای برای روز قیامت این بنده مسکین قرار دهد.
أنه العفو الغفور محمد تقی مدرّسی

درباره حضرت زهرا علیها السلام

نام: فاطمه علیها السلام

پدر و مادر: محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله خدیجه کبری علیها السلام

شهرت: زهرا، صدیقه، کبری، طاهره، راضیه، مرضیه، انسیه، بتول، زهره، حوریه، محدثه، و...

کنیه: امّ الحسین، امّ ابیها و امّ الأئمة

زمان و محل تولد: در آستانه طلوع فجر روز جمعه 20 جمادی الثانیه سال 5 بعثت، در مکه متولد شد.

هجرت و زمان ازدواج: در سن حدود هشت سالگی همراه حضرت علی علیه السلام به مدینه مهاجرت کرد، و در سال دوم هجرت، در آغاز ماه ذیحجه، با آن حضرت ازدواج نمود، و دارای پنج فرزند به نامهای، حسن، حسین، زینب، امّ کلثوم و محسن گردید.

زمان و محل شهادت: بین نماز مغرب و عشاء در 15 یا 13 جمادی الاولی، یا سوم جمادی الثانیه سال 11 هجری، در سن 18 سالگی در مدینه به شهادت رسید.

مرقد: مرقد شریف آن بانوی با عظمت در یکی از این سه محل است، کنار قبر پیامبر، در قبرستان بقیع، بین منبر و قبر پیامبر در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله زیارت می شود.

دوران عمر، دو بخش:

1 - دوران ملازمت با پدر و همسر.

2 - دوران چند ماهه بعد از رحلت رسول خدا که از نظر اجتماعی و سیاسی بسیار

مهم بود.

بخش اول: بنیاد پاک

(وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَأَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ) ⁽¹⁾

و زمین پاک برون آید گیاهش به اجازه پروردگارش.

محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرستاده خدا و آخرین پیامبر و سرور تمام پیام آوران الهی، پدر فاطمه زهرا - پیامبری بزرگ و پدری گرامی - بود.

خدیجه دختر خویدل، ام المومنین و نخستین زن مسلمان و حامی دین اسلام و فداکار در راه تحقق مکتب و اهداف آن، مادر فاطمه بود.

در میان نیاکان پیامبر به شخصی به نام لؤی بن غالب برمی خوریم که نسب خویدل پدر خدیجه بدین گونه به او می رسد: خویدل پسر اسد، پسر عبدالعزی، پسر قصی بن کلاب، پسر کعب، پسر لؤی، پسر غالب.

خویدل خود از بزرگان قریش و از توانگران مکه بود. وی سه فرزند داشت به نامهای عوام، هاله و خدیجه.

این عوام پدر زبیر بن عوام و داماد شخصیت بزرگ قریش، یعنی عبدالمطلب، نیای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود. از این رو زبیر از دو سوی با فاطمه زهرانسبت داشت. از یک سو پسردایی وی بود و از سوی دیگر پسر عمه او.

اما هاله دختر خویدل و خواهر خدیجه بود. او تا پس از هجرت هم زنده بود و گاه از اوقات برای دیدار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه می آمد. پیامبر نیز به خاطر نسبتی که هاله با خدیجه، همسر دلسوز و فداکارش، داشت او را بسیار ارج می نهاد.

اما عایشه که مانند دیگر زنانی که به سایر همسران شوهرانشان حسادت می کنند، از این بابت دستخوش ناراحتی و حسادت می شد و زبان به اعتراض می گشود. پیامبر، او را از این کاربازمی داشت و جایگاه و موقعیت والای خدیجه را که به موجب آن سبب می شد تا خواهرش را مورد احترام خاصی قرار دهد، تشریح می کرد.

* * * چنین انتظار می رفت که خدیجه در جوانی با پسرعمویش نوفل بن اسد ازدواج کند. اما این ازدواج به خاطر دلایلی انجام نشد چراکه نوفل یکی از حکمای جزیره العرب بود که همواره در جستجوی «حقیقت» می گشت و به همین خاطر نمی توانست ازدواج کند. اما پس از مدتی یکی از بزرگان بنی تمیم به نام هند بن بناس برای ازدواج با خدیجه پیشقدم شد. ولی بادرگذشت هند، این ازدواج برای خدیجه ثمری دربر نداشت و خدیجه پس از وی به عنوان بیوه زنی ثروتمند باقی ماند.

پس از مرگ هند، یکی از بزرگان مشهور عرب به نام عتیق بن عابد، خدیجه را به همسری خود درآورد. ثمره این پیوند دختری بود که او را «هند» نامیدند. اما عتیق نیز بمرد و دختر یتیم خود را در خانه خدیجه از پس خویش به یادگار گذارد.

تولد خدیجه پانزده سال پیش از رویداد تاریخی هجوم ابرهه به مکه بود. اعراب، این حمله را مبدأ تاریخ خود گرفته اند. و آن را «عام الفیل» نام نهادند.

از آنجا که میلاد رسول اکرم در همان واقعه «عام الفیل» اتفاق افتاده می توان پی برد که خدیجه پانزده سال بزرگتر از پیامبر بوده است. با این وجود پیامبر سوّمین کسی بود که خدیجه را به همسری می گرفت. چراکه خدیجه خود به این پیوند، تمایل داشت و از طرفی پیامبر روح خیرخواهی و حق جویی را در خدیجه تشخیص داده و دانسته بود که وی زنی است با حکمت و دارای اخلاقی والا.

خدیجه هم پس از آنکه پیامبر سفری تجاری با سرمایه او کرد و نسبت به وی شناخت حاصل نمود به پیامبر علاقمند شد. بویژه آنکه غلام خدیجه که پیامبر ﷺ را در این سفر همراهی می کرد، خدیجه را از روح بزرگوار آن حضرت و نشانه های نبوغ و عظمت وی آگهی داده بود. البته دور نیست که خدیجه خود در این میان به گونه ای از نبوت پیامبر آگاه شده بود و از این رو دوست می داشت که این پیوند انجام پذیرد.

پیوند سعادت‌مندان و تازه خدیجه با میمنت و فرخندگی انجام گرفت. در واقع این ازدواج را باید یکی از پیوندهای پربرکت در اسلام تلقی کرد. خدیجه از این ازدواج، صاحب فرزندی شایسته شد:

1 - قاسم: وی پیش از بعثت به دنیا آمد و در همان هنگام نیز از دنیا رفت. به همین دلیل مردم پیامبر را با کنیه ابوالقاسم یاد می کردند.

2 - عبدالله: بنا بر قول مشهور این کودک هم سرنوشتی مانند سرنوشت برادرش قاسم داشت.

3 - طاهر: این کودک در روزگار ظهور اسلام چشم به جهان گشود از این رو وی را طاهر نامیدند. اما طاهر نیز پس از مدتی درگذشت.

4 - زینب: او بزرگترین دختر پیامبر بود و با پسرخاله اش، ابوالعاص بن ربیع، ازدواج کرد. زینب از این ازدواج صاحب دو فرزند شد. یکی دختر به نام امامه و دیگری پسر به نام علی. امامه پس از درگذشت حضرت فاطمه و بنا به وصیت خود آن حضرت، به همسری حضرت علی درآمد. اما پسر زینب، علی، در همان کودکی درگذشت، زینب خود نیز در سال هشتم هجرت از دنیا رفت.

5 - رقیه: او با پسر عمویش عتبه بن ابی لهب ازدواج کرد. اما عتبه همچون پدرش ابولهب، از دشمنان سرسخت اسلام بود و مشکلات بسیاری بر سر راه آیین جدید فراهم آورده بود. از این رو پیامبر ﷺ بروی نفرین کرد، نفرینش نیز کارگر افتاد. زیرا درندگان حجاز عتبه را دریدند و بدین ترتیب رقیه بیوه شد.

پس از عتبه، رقیه به همسری عثمان بن عفان درآمد و از او صاحب پسری شد به نام عبدالله. اما این پسر در همان دوران کودکی درگذشت.

ثمره ازدواج آنها، تنها همین یک فرزند بود تا آنکه رقیه دعوت پروردگارش را اجابت کرد. رقیه دقیقاً در همان هنگامی که پیامبر در کنار چاههای بدر مشغول نبرد با کفار قریش بود، چشم از جهان بریست.

6 - ام کلثوم: این دختر را - به نام مادر پیامبر، یعنی آمنه بنت وهب - آمنه نام نهادند. آمنه با پسر عمویش عتبه بن ابی لهب پیوند زناشویی بست. اما این پیمان به خاطر اختلاف موجود میان دو طرف باسعادت همراه نبود. زیرا ابولهب همچنان بر دشمنی و سرسختی خود بر ضد اسلام اصرار می ورزید و پسرش را واداشت تا برای آزردن پیامبر دخترش را طلاق دهد.

پس از آنکه ام کلثوم از عتبه جدا شد، عثمان بن عفان او را به همسری گرفت چراکه در آن هنگام رقیه مرده بود. ام کلثوم نیز در سال نهم هجرت، دیده از جهان فرو بست

7 - فاطمه زهرا علیها السلام.

* * * خدیجه با ثروت فراوان و تجارت گسترده اش، بانوی توانگر حجاز به شمار می آمد و به خوشخویی و خردمندی زبانزد بود. چون خدیجه با پیامبر پیوند زناشویی بست، در تدبیر امور مربوط به داخل و خارج خانه و نیز در پرورش فرزندان پاک و شایسته، همسری نمونه قلمداد می شد.

چون پیامبر اکرم، به رسالت مبعوث شد، خدیجه پیش از هرکس دیگری به اسلام گروید و خود را با تعالیم ارزشمند اسلام هماهنگ کرد و با پشتکاری بی نظیر در تبلیغ و گسترش اسلام از هیچ تلاشی فروگذاری نکرد. وی همچنین همه ثروت خود را برای پیشبرد اسلام در راه خدا و در دست پیامبر قرارداد تا آن حضرت هرگونه که خود می داند و می خواهد، آن را در راه خدا مصرف کند.

از آنجا که در آغاز نخستین کسانی که به دعوت پیامبر گرویدند، مردم مستمند و تهیدست بودند. رسول خدا با کمال سخاوت، ثروت خدیجه را به مصرف زندگی تازه

مسلمانان تنگدست می رساند و بردگان را با پول خدیجه مستقیماً و یا به واسطه کسان دیگری چون ابوبکر، که مردی توانگر بود، می خرید و آزادشان می کرد. توانگران قریش نیز می دانستند که ابوبکر با ثروت خدیجه و به دستور پیامبر به خرید بردگان می پردازد. این بخشش پایان ناپذیر از سوی خدیجه به پیامبری تقدیم شده بود که حتی یک کلمه هم از روی هوا و هوس سخن نمی گفت تا مگر یک حقیقت را آشکار سازد. حقیقتی که اینک بردوش مکتب، چونان نشانی افتخارآمیز جلوه گر است. این حقیقت آن بود که پیامبر فرمود: «اسلام به شمشیر علی و ثروت خدیجه استوار شد».

در واقع ثروت حضرت خدیجه به منزله سنگ بنای ساختار اقتصادی امت اسلامی و شمشیر حضرت علی همانند دژ استوار ساختار سیاسی آن محسوب می شد. وقتی این دو بازوی نیرومند در کنار پیامبری که صاحب وحی و منزلگاه رسالت آسمانی بود، قرار گرفتند ساختار فرهنگی و اقتصادی و سیاسی امت اسلامی به حد کمال رسید.

از طرفی تکامل روحی و همکاریهای فکری خدیجه با مکتب اسلام، در تمام مواردی که تا آن هنگام بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده بود، این امکان را به پیامبر می داد تا حضرت خدیجه را در زمره چهار زن کامل دنیا قلمداد کند. چنان که از آن حضرت نقل کرده اند، وی فرموده است: از مردان، بسیاری به کمال دست یافته اند، اما از زنان جز این چهار تن، کس دیگری به کمال نرسید:

آسیه دختر مزاحم، مریم دختر عمران، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد ﷺ (2).

* * * همین امور بود که چون خدیجه وفات یافت، پیامبر از مرگ او بسیار متأسف شد. چراکه مرگ خدیجه در گسترش دعوت پیامبر اکرم تأثیر فراوانی گذارد. تا آنجا که سال درگذشت خدیجه به عنوان عام الحزن «سال اندوه» نامگذاری شد. در این سال دو مصیبت بزرگ بر پیامبر اکرم واقع شد. یکی درگذشت ابوطالب کفیل و یاور پیامبر

شجره مبارک

از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله روایت شده است که گفت:
از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: تو فاطمه را می بوسی و در آغوش می گیری و به
خود نزدیک می سازی و با او رفتاری داری که با دیگر دخترانت نداری؟! پیامبر فرمود:
جبرئیل سببی از بهشت برایم آورد، من آن را خوردم و آن سیب در صلب من تبدیل به آبی
شد. آنگاه من با خدیجه هم بستر شدم و او به فاطمه حامله شد، پس من از فاطمه بوی
بهشت را استشمام می کنم ⁽³⁾.

همواره هاله ای از معجزات شگفت انگیز، چهره فاطمه را درمیان گرفته است. او در
شکم مادرش لحظه به لحظه تکبیر می گفت حتی در آن هنگام با مادرش سخن می گفت،
وحضرت خدیجه با او انس می گرفت تا آنکه فاطمه به دنیا آمد.

ولادت او نیز با تولد دیگر مردمان تفاوت داشت و این خود گویای آن بود که خداوند
به این کودک توجهی کامل و فراوان دارد.

گاه از آنچه در میلاد فاطمه زهرا رخ داده به شگفتی فرو می رویم. چراکه فاطمه نه
یگانه دختر پیامبر بود و نه دختر بزرگ وی، و یا پسر او.

اما باید بدانیم که بزرگی و کوچکی سن در اسلام، معیاری پذیرفته نیست چنان که مرد
و زن بودن نیز نمی تواند ملاک ارزشها قلمداد شود.

بلکه معیاری که اسلام به رسمیت می شناسد. همان حکمت بالغه ای است که خداوند
برطبق آن هر کاری را که می خواهد می کند.

معیار دیگری نیز در اسلام از رسمیت برخوردار است که همان کردار شایسته است.
هریک از این دو مقیاس جایگاه ویژه ای دارند.

مقیاس نخست: در امور مربوط به هستی، حکومت دارد، یعنی در مرحله تکوین. بنابراین آفرینش خورشید و ماه و زمین و... براساس همین مقیاس بوده است و این آفریده ها تماماً در برابر حکومت خداوندی سر تسلیم فرود می آورند.

مقیاس دوّم: در امور تشریحی جریان دارد، یعنی در بُعد اختیاری که انسان را به خاطر آن صاحب اختیار و اراده خوانده اند.

اگر بخواهیم انسان پاکی را که خداوند نیز او را دوست می دارد، بشناسیم باید او را برطبق مقیاس دوّم بسنجیم. باید فقط به کردارش بنگریم و به کارهایی که این فرد، با اراده و میل و خواست خویش انجام می دهد، توجه کنیم. اما مقیاسهایی مانند نسب، نژاد، کشور و یا مسائلی از این قبیل، هیچ گاه در نظر اسلام پذیرفته نبوده اند.

اسلام برای هزار ابولهب در برابر یک سلمان ارزش قائل نیست. اگرچه ابولهب عموی پیامبر ﷺ و فرزند سرور قریش، عبدالمطلب، از خاندان سرشناس بنی هاشم باشد که مسئولیت سدانت خانه خدا و سقایت حاجیان بر دوش این خاندان بود، و اگرچه سلمان برده ای پارسی باشد که شهرها او را طرد کرده و گذشت عمر نیرو و توانش را درهم شکسته باشد.

همچنین اسلام برای هزاران عتبه و عتبه که داماد پیامبر ﷺ و ثروتمند بودند در برابر یک بلال سیاه چرده، ارزشی قائل نبود.

اگرچه آنان پسران ابولهب و از سپیدترین مردمان باشند و بلال از سیاه ترین آنان. همین طور اسلام، برای هزاران ابوسفیان که فرمانده نیروهای عرب مکه بود در برابر صهیب که مستضعفی از شهرهای دور افتاده روم بود هیچ ارزشی قائل نیست.

با نگرش به زندگانی حضرت فاطمه متوجه دو جنبه از زندگی وی می شویم که هریک از آنها مطابق با مقیاسهای یاد شده است.

در جنبه نخست، از دوران پیش از به دنیا آمدن فاطمه سخن می گوئیم: از پدید آمدن وی از میوه بهشتی و گفتگو با مادرش در شکم وی، و رویدادهای خارق العاده در وقت تولدش، این موارد همه از عنایت ویژه و همه جانبه خداوند به وی حکایت دارد که برابر مقیاس اوّل است. یعنی همان حکمت بالغه ای که مطابق آن خداوند هر چه خواهد انجام می دهد.

در واقع این حکمت که خداوند تنها فاطمه را بدان مخصوص داشته و آن را از دیگر زنان و از جمله دختران و زنان پیامبر و دختران، مهاجران و انصار و زنان آنها دریغ کرده به خاطر مصلحتی الهی بوده است. زیرا خداوند می خواسته در میان امت اسلامی، زنی را بر مریم بانوی زنان روزگار خودش، برتری دهد. حال آنکه پیامبر ﷺ شش فرزند دیگر داشت، اما آنها از میوه بهشتی آفریده نشده بودند و تنها فاطمه بود که از میوه بهشتی به وجود آمد.

همچنین سببی در کار بود که میلاد فاطمه با رویدادهای خارق العاده همراه باشد. در حالی که تولد سایر فرزندان آن حضرت با این حوادث عجیب همراه نبود! ما درباره حکمتهای الهی، همه چیز را نمی شناسیم. شاید این امر بدان علت بود که امت اسلامی هم مانند امتهای پیش از خود باشد. یعنی همان گونه که مریم سرور زنان روزگار خودش در میان امت عیسی علیها السلام بود، فاطمه هم می بایست سرور زنان جهان در میان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد. یا شاید بدان جهت بود که اعراب نیز مانند سایر امتهادرباره شخصیت زن، افراط می کردند و مقام او را تنزل می دادند و او را حیوانی می دانستند که به هیأت مردان آفریده شده تا خدمتگذار آنان باشد و نیازهای جنسی آنها را برآورده سازد، و خداوند هم می خواست این تفکر خطا و غیر واقعی را از مدار اندیشه آنان بزدايد و بشریت را از آثار و تبعات سوء آن رهایی بخشد، بدین ترتیب برای زنان سروری قرار داد تا به او مباحثات کنند و به واسطه آن بر مردان فخر بفروشند؟

یا شاید بدان جهت بود که خداوند می خواست برای این امت پیشوایانی قرار دهد که به فرمان او مردم را هدایت کنند و به راه راست برند. از این رو آنان را از بهترین تبار و از برترین نسلها، از پیامبری که خاتم پیامبران و از جانشینی که او سرور اوصیاست پدید آورد. پس فاطمه را آفرید تا حلقه رابط میان دو نور، نور نبی و نور وصی باشد؟! همه این احتمالات ممکن است. اما نکته ای که خواننده پژوهشگر، پس از بررسی دقیق و همه جانبه زندگی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بدان متوجه می شود آن است که همان گونه که خداوند می خواست برای مردم رهبرانی از مردان قرار دهد، اراده کرد که رهبری نیز از جنس زن برای آنان بیافریند، تا برای زنان بهانه ای از تمسک به تعالیم اسلام و نمونه ها و ارزشهای والای آن به شکل کلی باقی نماند، و نگویند: کسانی که به اسلام تمسک جستند از مردان هستند نه از زنان، و استعدادها و نیروهای مردان بیش از زنان است.

بدین گونه خداوند در دعوت بندگان به سوی خویش به آنان لطف کرده است تا برای بهانه جویان و کسانی که بخواهند خود را توجیه کنند، عذروبهانه ای باقی نماند.

پس برای زنان الگو و نمونه ای قرار داد تا با آنان در مسئولیتهای عمومی همگون باشد، آن چنان که در کارهای خانه مانند بارداری و زایمان و تربیت فرزندان و رتق و فتق امور منزل از قبیل پخت و پز، نظافت و یا وظایف شرعی، مانند حجاب و فرمانبری از شوهر، و کمی بهره در میراث و شهادت دادن و چیزهای دیگر همگون است.

پاره ای از مسئولیتهای فطری و غیر فطری که به زن اختصاص دارد، باعث کناره گیری برخی از زنان از فعالیت در امور دینی شده و موجبات سستی آنها را در انجام برخی از فرایض دینی فراهم آورده است. اما از آنجاکه خداوند فاطمه علیها السلام را نمونه تمام فضایل و ارزشهای انسانی قرار داده آن هم با مسئولیتهای خطیری که در آن اوضاع بحرانی برعهده داشت، شاید بدین وسیله خواسته است بر تمام زنانی که به بهانه اینکه از جنس ضعیف هستند، و شانه از زیر بار مسئولیت خالی می کنند، حجّت را تمام کند.

بنابراین حکمت آفرینش فاطمه علیها السلام با این خصوصیات و ویژگی‌های جدا از حکمت آفرینش پیامبران و اولیا و از جمله محمد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام نیست که خداوند تمام آنها را با ویژگی‌هایی متفاوت از سایر مردم خلق کرده است. آیا حکمت عصمت پیامبران و اوصیا، و برتری آنان نسبت به دیگر مردمان، بدین خاطر نبوده است که آنان پیشوایی و امامت مردم را برعهده داشته باشند و مردم باید آنان را الگوی زندگی خود قلمداد کنند؟

حکمت آفرینش فاطمه نیز در میان زنان همین بوده است. بنابراین همان گونه که پیامبران و اوصیا، سروران مردانند، فاطمه نیز سرور زنان جهان است. جنبه دیگر زندگانی حضرت فاطمه مربوط به آیاتی است که درباره اوناازل گشته و یا روایت‌هایی است که از پیامبر درباره او نقل شده است.

اینک جا دارد از خود بپرسیم چرا این آیات و احادیث تنها در خصوص فاطمه نازل شده است و درباره دیگر زنان و حتی خواهران آن حضرت به مواردی از این قبیل برخورد نمی‌کنیم؟!

پاسخ آن است که این آیات و احادیث بنابر مقیاس دوّم که پیش از این ذکر شد، وارد شده است. بدین معنی که خداوند، مقیاس فضیلت و والایی افراد را در نزد خویش، کردار شایسته قرار داده است بدون آنکه به عامل و جنسیت او توجهی داشته باشد. فاطمه زهرا علیها السلام نیز از آنجا که این حقیقت را دریافته بود، هیچ گاه در میان مردم به پیوند نسبی و سببی خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام تکیه نمی‌کرد و همچنین پیرو مقیاس نخستی که بدان اشاره کردیم، در پیشگاه خداوند به این رابطه خویش هم تکیه نمی‌کرد، بلکه خود شخصاً برای نیل به آن کمال عظیم می‌کوشید.

چنین تصوّر می شد که فاطمه به رابطه خویشاوندی خود با رسول خداتکیّه کند امّا چنین نبود، بلکه وی همواره به رابطه خود با خداوندی که پیامبر را مبعوث کرده و به وی برتری و درخشندگی بخشیده بود، اتکامی کرد.

ما در صفحات بعد، به گونه ای روشن تر بدین حقیقت اشاره خواهیم کرد.

ولادت سرور زنان بهشت

آن روز بیستم ماه جمادی الثانی بود و دو یا پنج سال از بعثت پیامبر ﷺ سپری می شد، در آن هنگام دامنه جدایی و اختلاف میان رسول خدا از یک سو و قریش از سوی دیگر، روز به روز گسترش می یافت. ثروت خدیجه در راه نشر دعوت اسلام به مصرف می رسید و اینک از آن ثروت بی کران و تجارت گسترده چیز چندانی بر جای نمانده بود. از این رو خدیجه از یک سو شتابان به سوی فقر پیش می رفت و از سوی دیگر، به خاطر موضعگیریهای سرسختانه اش در برابر اندیشه های ارتجاعی که سایر زنان قریش بدانها خو گرفته بودند و به دفاع از آن می پرداختند، تنها و بی کس شده بود. زیرا آنان او را رها ساختند و از رفت و آمد با او خودداری کردند.

شکاف میان مسلمانان و قریش روز به روز عمیقتر می شد. دشمنی و مخالفت قریش با پیامبر و احساس ضرورت انتقام، اوضاع را بدتر از بد می کرد.

در بیستمین روز از ماه جمادی الثانی، خدیجه به دنبال زنان قریش قاصدی فرستاد تا وی را به هنگام وضع حملش یاری رسانند. اما آنان، سرزنش کنان خواسته اش را رد کردند و کمک خود را از وی دریغ داشتند.

خدیجه دل شکسته و غمگین نشست. چراکه در آن روزگار مرسوم بود که زنانی را برای انجام چنین اموری استخدام کنند. همچنین از وجودزایشگاه و بیمارستان هم خبری نبود. بنابراین پیداست که یک زن در چنین موقعیتی به کسی نیاز دارد تا او را مدد برساند.

... او دل شکسته و افسرده بود و حق هم داشت. آیا مگر او تا دیروز سرور زنان قریش و بانوی حجاز نبود که بازرگانی شمال و جنوب جزیره عربستان بر ثروت و متاع تجاری او دور می زد؟ اما از هنگامی که او ثروتش را در راه خداوند انفاق کرده بود، تنها و پریشان مانده بود و همان زنانی که تا دیروز به خدمتکاری او مباحثات می کردند، اکنون همگی از وی رخ برتافته بودند.

اینک جا دارد که پرسیم: از جلال خداوند و نیز از رحمت بی کرانه او چه انتظاری می رفت تا در حقّ خدیجه انجام دهد؟ زیرا اگر او دعوت به اسلام را نمی پذیرفت و ثروتش را در راه نشر دین خدا صرف نمی کرد، موقعیتش با آنچه که اکنون در آن به سر می برد، بکلی تفاوت می یافت.

خداوند مریم عَلِیْهَا را در چنین حالت مشابهی مخاطب ساخت و به او فرمود: شاخه درخت خرما را تکان دهد تا برایش خرمای تازه فرو ریزد. خدایی که دیوار کعبه را شکافت تا فاطمه بنت اسد که موقعیتی مانند وضع فعلی خدیجه داشت به درون خانه رود و علی بن ابی طالب را به دنیا آورد!!

براستی از کرم خداوند در چنین لحظه ای چه انتظاری می رفت؟ خدیجه با همان افسردگی نشسته بود که چهار زن بلند بالا و گندمگون به خانه او گام نهادند. یکی از آنان به وی گفت: «باک مدار و اندوه به خود را مده که ما در کنار تویم و اینک آمده ایم تا وظیفه ای را که زنان در چنین موقعیتی برعهده دارند، به انجام رسانیم. سپس افزود: من ساره هستم همسر ابراهیم و این آسیه دختر مزاحم است و این یک، مریم دختر عمران است و این یکی نیز کلثم خواهر موسی». آنگاه هر چهار تن به کمک خدیجه شتافتند تا فاطمه عَلِیْهَا به دنیا آمد.

فاطمه همین که به دنیا آمد، لب به سخن گشود و گفت:

«گواهی می دهم بر این که جز خداوند یکتا معبود دیگری نیست و پدرم رسول خدا سرور پیامبران و همسر سرور اوصیاست و پسرانم سروران پیامبرزادگانند».

فاطمه زمانی چشم به جهان گشود که پیامبر زندگی سراسر جهاد و مقاومت فکری دشوارش را آغاز کرده بود. در همین سالها بود که پیامبر مورد خطاب وحی قرار می گرفت و وحی به او فرمان می داد تا دعوتش را آشکارا شروع کند و از زخم خارهای خونینی که در سر راهش می رُست و گردنه های دشواری که پیش رویش رخ می نمود، هراس و

خستگی به خود راه ندهد. در آن روزها، پیامبر ﷺ سنگینی بار رسالت را بر دوش گرفته بود و نیروهای ضلالت و گمراهی نیز متقابلاً در برابر او قیام کرده بودند تا مگر کوششهای او را بی ثمر سازند و به هر وسیله ای او را از دعوتش بازدارند.

فاطمه در چنین سالهای بحرانی نشأت و نمو کرد. سالهایی که هرچه پیامبر ﷺ در فراخوانی مردم به سوی خدا بیشتر می کوشید، دشمنانش نیز در شکنجه و رساندن آزار به یارانش بیشتر تلاش می کردند.

فاطمه عليها السلام در رویداد غم انگیز شعب ابی طالب بار دیگر کودکانی که قریش غذا را از آنان دریغ کرده بودند، شرکت داشت. آنان از گرسنگی بر خود می پیچیدند درحالی که گرگهای درنده قریش در اطراف شعب پاسداری می دادند تا مبادا کسی برای مسلمانان غذا بیاورد. پس از آنکه مسلمانان از غایله شعب رهایی یافتند، یک روز پیامبر سر به سجده گذارده بود، اما در همین حال افرادی از قریش به وی نزدیک شدند و زهدان شتر بر سرش انداختند. فاطمه که نظاره گر این صحنه بود پیش آمد و زهدان را از سر پدر برگرفت و دور انداخت. اندوهی بسیار قلب فاطمه را در خود فرو گرفته بود.

فاطمه شاهد بود که پدرش سفری به طایف کرد تا مردم آن دیار را به سوی خداوند فرا خواند اما هیچ کس به دعوت آن حضرت پاسخ نگفت.

فاطمه نظاره گر روزی بود که مادرش خدیجه عليها السلام پریشان حال در بستر مرگ می غلتید و واپسین نفسهایش را می کشید درحالی که از مال دنیا هیچ نداشت. و این همان خدیجه ای بود که قافله تجاریش کوهها و دره های حجاز را پُر می ساخت اما پس از پذیرش اسلام از آن همه مال و ثروت حتی آن قدر نداشت تا برای خود کفنی تهیه کند.

آری او فداکارهای مادرش خدیجه را در راه دین خدا دیده بود. شاهد بود که چگونه مادرش در این راه از خود گذشتگی نشان می داد و با تمام نیرو و توان خویش از دین دفاع می کرد.

فاطمه از دیدن این همه ایثار و فداکاری درس زندگی گرفت، و دیدن این صحنه ها، در روح او مفاهیمی زنده و پویا پدید می آورد و زندگی و تلاش را در وجدان درونی او جان می بخشید.

بار اندوه مرگ مادر، همراه قهرمانیهای او در دلش عجین می گشت. خدیجه برای او تنها یک مادر نبود بلکه او مادر فاطمه و مادر همه مردان و زنان با ایمان و مدافع حق بود و در راه دین با تمام تاب و توان خویش فداکاری می کرد.

فاطمه در نخستین سالهای حیاتش با چنان امتحانات دشواری روبرو شد که در تاریخ، کمتر کسی را می توان از این نظر با او همانند کرد.

فاطمه زهرا همگام با نهضت اسلامی رشد می کرد و خود در قلب معرکه بود. زیرا او دختر رهبر این معرکه، یعنی پیامبر ﷺ، بود. بنابراین او نیز همگام با این درگیری حرکت می کرد و بر طبق معیارهای آن می زیست.

در زمانی که فاطمه زهرا در مکه می زیست، تاریخ از رویدادها و حوادثی که مستقیماً با فاطمه سر و کار داشته، سخنی به میان نیاورده است. اما مطمئنیم که زندگی وی در مکه، بدون آزار و اذیت سپری نشده است. خودخواهی قریشیان کافر تا آن اندازه رسیده بود که خانواده پیامبر را نیز مورد آزار و اذیت قرار می دهند همان گونه که خانواده دیگر مسلمانان را شکنجه و اذیت می کردند.

بنابراین می توان به جرأت گفت که آن حضرت نیز بارها و بارها از سوی قریش مورد آزار قرار گرفت و زندگی اش از حوادث ناگوار خالی نبوده است. بعلاوه این آزارها که مستقیماً خود او را مورد هدف قرار می داده است باید از آزارهایی که غیر مستقیم او را تحت فشار قرار می داده نیز یاد کنیم. چرا که هر صدمه و گزندی که به پیامبر می رسید، تأثیر بیشتری در جان فاطمه می نهاد.

هنگامی که خانه پیامبر ﷺ به محاصره درآمده و کفار می خواستند حضرتش را به قتل رسانند، فاطمه ناظر بر این ماجرا بود.

همچنین هنگامی که پیامبر به سوی مدینه مهاجرت کرد، فاطمه ناظر بر این جدایی بود و تلخی فراق را به خوبی احساس می کرد و نیز هنگامی که امام علی از جانب پیامبر فرمان یافت تا با بقیه خانواده پیامبر یعنی فواطم⁽⁴⁾، به مدینه مهاجرت کند، فاطمه ناظر و شاهد این حرکت بود. کاروان، راه مدینه را درپیش گرفت، گروه مسلّحی از سوی قریش مأمور شد تا آن را تعقیب کند و نگذارند خاندان پیامبر ﷺ به او پیوندند. میان امام علی و این گروه نبردی سخت روی داد و امام پس از آنکه صدماتی بر آنها وارد کرد آنان را فراری داد. فاطمه عليها السلام در این روز نیز در همان کاروانی جای داشت که از سوی دشمن مورد حمله قرار گرفته بود.

پیامبر اکرم نیز در بیرون از شهر مدینه، چشم به راه ورود فاطمه و امام بود و تا اینان به او ملحق نشدند به داخل شهر گام ننهاد.

فاطمه در مدینه نیز شاهد رویدادهای بزرگی بود و بدین ترتیب شخصیتش هر روز پرداخته تر و کاملتر می شد. در جنگ اُحُد که نبرد به زیان مسلمانان در جریان بود، فاطمه زهرا نیز شرکت داشت و با خاکستر حصیر سوخته جراحت پدرش را مرهم نهاد و شمشیرهای پیامبر و جانشین او را شست و پاکیزه کرد.

ازدواج

یکی دیگر از رویدادهای جالب توجه زندگی فاطمه زهرا علیها السلام، ازدواج اوست. که بعد بزرگی از زندگی او را دربر می گیرد.

در واقع ازدواج فاطمه یک ازدواج تمام عیار، مطابق با ارزشهای اسلامی بود. از این رو این پیوند به عنوان نمونه ای از یک ازدواج ایده آل مورد توجه قرار گرفت. در فقه اسلامی، شیوه ازدواج فاطمه به عنوان سنت مستحب قلمداد شده است. چرا که این ازدواج صورت مجسمی از تعالیم گرانبهای اسلامی است. اینک بجاست به فراخور این کتاب به شرح قسمتهایی حساس از این پیوند مبارک بپردازیم.

اول: خواستگاری

مراسم ازدواج به سادگی و بدون هیچ افراط و تفریطی برگزار شد. درحقیقت مفهوم ازدواج اسلامی مفهومی است برخاسته از واقعیت و طبیعت آن. ازدواج پدیده ای است فطری که برای ادامه حیات و بقای نسل انسان در وجود او تعبیه شده است. در واقع اسلام نیز ازدواج را بدین گونه می خواهد و دستوراتی متناسب با چنین ازدواجی صادر کرده است. از این رو به بسیاری از تشریفات بی فایده دیگری که در برخی از کشورهای اسلامی دیده می شود هیچ نیازی نیست. معمولاً ازدواج با خواستگاری از سوی مرد آغاز می شده. آن هم از زنی که از جهت حسب و نسب، مورد علاقه او قرار می گرفته است. و بستگان زن نیز درباره مرد تحقیق می کردند و اگر او را شایسته می یافتند مهریه ساده ای تعیین می کردند و دخترشان را بدون تشریفات و رفت و آمدها، به ازدواج مرد درمی آوردند و از تشکیل جلسات طولانی و بدون فایده خودداری می کردند. که گویی اینک ازدواج به مثابه تعیین روابط بین المللی میان ملت‌ها درآمده است، که در برخی از کشورها هم اکنون نیز این رفتار و طرز فکر دیده می شود.

برای همین است که می بینیم امیرمؤمنان، علی عَلَيْهِ السَّلَامُ خدمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می آید، سلام می کند و در جای خود قرار می گیرد. پیامبر عَلیّت آمدنش راجویا می شود و حضرت امیر موضوع ازدواج با فاطمه را مطرح می کند و پیامبر با خوشرویی تمام از پیشنهاد او استقبال می کند.

دوم: قبول پیشنهاد خواستگاری

پیامبر پیشنهاد علی را به طور قطعی نمی پذیرد، مگر پس از آنکه این پیشنهاد را برای فاطمه با تفصیل آن عرضه کند. آن حضرت از سوابق علی و فضایل و مناقب او می گوید و فاطمه نیز سکوت می کند و بدین ترتیب رضایت خویش را اعلام می دارد. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با دیدن سکوت فاطمه زهرا می فرماید: اللّٰهُ اکبر، سکوت فاطمه نشان رضایت او به این پیوند است.

اسلام زن را انسانی صاحب کرامت به شمار می آورد که حق دارد سرنوشت خود را برگزیند. اگرچه پدر نیز این حق را دارد که در انتخاب همسر با دخترش مشورت کند چرا که او خیر و صلاح دخترش را بهتر می داند. ولی اگر پدر بخواهد در این باره زور پیشه کند و یا در استفاده از این حق افراط روا دارد، در چنین حالتی شرع مقدّس قدرتش را محدود می سازد، حق انتخاب را تماماً برعهده خود زن می سپارد. بدین گونه از افراط و تفریط جلوگیری می کند و بنابراین اسلام با شیوه اروپایی و غربی که زن را از خانواده اش جدا می کند و حق انتخاب شوهر را تنها به دست اومی سپارد، به هیچ وجه هماهنگی و موافقت ندارد.

از طرفی شیوه اسلامی در این باره با روش ازدواج در روزگار جاهلیّت که زن را به مثابه کالایی مورد خرید و فروش قرار می داد، هیچ گونه سازگاری ندارد.

سوّم: برابری

فاطمه در همان هنگامی که مسلمانان توانسته بودند با نیرومندترین دشمن خود یعنی قریش، در جزیره‌العرب به رویارویی برخیزند، به سن و سال زنان رسیده بود. مردان مسلمان هریک می خواستند در ازدواج با فاطمه دختر پیامبر بر یکدیگر سبقت جویند تا بدین ترتیب به این شرافت نایل آیند. در آن هنگام فضایل و مناقب و پاکدامنی و آزر و حکمت و تقوا و اجتهاد و دانش و معرفت آن حضرت، زبانزد همگان بود. اما از سوی دیگر مسلمانان از میزان علاقه وافر پیامبر اکرم به دخترش آگاهی داشتند از این رو بسیاری از توانگران و بزرگان او را از پیامبر خواستگاری می کردند اما پیامبر اسلام آنان را با ظرافت رد می کرد چرا که آنان راشایسته ازدواج با فاطمه و همتا و برابر با آن حضرت نمی دانست. مضافاً بر آنکه پیامبر از طریق وحی، آگاهی یافته بود که فاطمه، این زن بافضیلت و معصوم در اسلام، کسی که قرار است نسل پیامبر و تبار اوصیاء و جانشینانش از او باشد، باید با مردی که خداوند سبحان او را برگزیده است، پیمان زناشویی ببندد. از این رو آن حضرت به هرکس که برای خواستگاری فاطمه به اورجوع می کرد، می فرمود:

من در این باره منتظر فرمان خداوند هستم. اما هنگامی که علی به همین منظور نزد پیامبر آمد و خواسته اش را مطرح کرد پیامبر ﷺ به وی فرمود: جبرئیل پیش از وی نزد آن حضرت آمده و به وی گفته بود که خداوند تعالی ، فاطمه را در آسمان به همسری علی درآورده و فرشتگان را بر آن گواه گرفته است.

تمام اینها برای آن بود که حضرت امیر پس از پیامبر ﷺ بهترین زمینیان بود و پیامبر و فاطمه نیز این نکته را بخوبی می دانستند. علی ؑ تنها همسر شایسته فاطمه بود.

در اسلام نیز روا نیست که پدر دخترش را به مردی که همشأن او نیست، به همسری درآورد. در این باره می توان به حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده، استناد جست. آن حضرت فرموده است:

«اگر خداوند امیرمؤمنان علیه السلام را برای فاطمه نیافریده بود، از آدم تا پایان تر از وی همتایی برای فاطمه بر روی زمین وجود نداشت»⁽⁵⁾.

چهارم: مهریه و جهیزیه

اگر انسان در زندگی دنیا بیشتر به تشریفات توجه داشته باشد، دردسرو مشکلاتش هم افزونتر خواهد شد. حال آنکه ساده زیستن و زهد در زندگی، موجب آسودگی و راحتی است. امیرمؤمنان نیز در حدیثی که از اوصاف پرهیزکاران سخن می گوید، به همین نکته اشاره کرده و فرموده است:

«پرهیزکاران لذت زهد دنیا را هم در این دنیا چشیده اند»⁽⁶⁾.

ساده زیستن و زهد، بخصوص در نظر رهبران و بالادست در نزد ائمه و راهنمایان ربّانی از اهمیت بیشتری برخوردار است.

شاید سادگی مهر بانوی زنان و نیز لوازم خانه اش، به اضافه زهد در مراتب دنیا، بیشتر به هدف ساده برگزار کردن مراسم زناشویی انجام گرفته باشد تا به عنوان نمونه ای برای ازدواجهای اسلامی همواره پیش روی مسلمانان قرار داشته باشد و چرا اینگونه نباشد؟ که او فاطمه دختر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، رسول خدا بود و شوهرش سرور اوصیا، علی امیرمؤمنان. پس باید که ازدواج او به عنوان الگو و نمونه قلمداد شود.

امامان معصوم نیز، عملاً در ازدواجهای خود از این نمونه پیروی کردند و خود را حتی ملزم به رعایت «مهرالسنة»، یعنی همان بهای مهریه ای که علی علیه السلام به فاطمه علیه السلام پرداخت، می کردند.

مهر حضرت زهرا 480 و یا بنا بر بعضی روایات 500 درهم بود. همچنین جهیزیه ای که پیامبر ﷺ آن را برای فاطمه تدارک دید، عبارت بود از:

- پیراهنی به بهای هفت درهم.
- روبندی (به عنوان چادر) به ارزش چهار درهم.
- قطیفه سیاه خیری.
- تختخوابی بافته شده از برگ و لیف خرما.
- دو تشک که درون یکی از آنها با پشم گوسفند و درون دیگری با لیف خرما پر شده بود.

- چهار بالش که درون آنها از گیاه خوشبوی «اذخر» پر شده بود.
- پرده ای نازک از پشم.
- یک تخته حصیر هجری⁽⁷⁾ که گاهی این حصیر از علف بافته می شد.
- یک آسیاب دستی.
- یک تشت مسی.
- مشکی از پوست.
- کاسه ای چوبین.
- مشک کهنه آب.
- یک آفتابه.
- دو کوزه سفالی.
- یک سفره چرمی.
- یک چادر بافت کوفه.
- یک مشک آب.
- مقداری عطر.

امام علیه السلام نیز خانه خود را مهیا کرد. بدین ترتیب که کف خانه را باریک‌های نرم فرش کرد و چوب درازی به دو طرف دیوار آویخت تا از آن به عنوان رخت آویز استفاده شود و داخل اتاق را نیز با پوست گوسفند فرش کرد و تنها یک بالش از لیف خرما در خانه قرار داد.

پنجم: خطبه عقد

رسول خدا به امام علی فرمود: برخیز و برای خود خطبه بخوان. امیرمؤمنان فرمود: «سپاس خدایی را که به ستایشگراش نزدیک شد و به خواستارانش قریب گشت و بهشت را به کسانی که از او پروا پیشه کنند، وعده فرمود و کسانی را که نافرمانی اش کنند با آتش بیم داد. او را بر نیکیهای دیرینه و نعمتهایش سپاس می نهم. سپاس کسی که می داند او (خدای) آفریننده و پدید آورنده و میراننده و زنده کننده اوست و از بدیهایش پرسنده. از او یاری می جوئیم و هدایت می خواهیم و بدو ایمان می آوریم و از وی کفایت می طلبیم».

«و شهادت می دهیم که جز خدای یگانه هیچ معبودی نیست. یکتاست و شریکی ندارد. شهادتی که در اندازه او باشد و خشنودش سازد و نیز شهادت می دهیم که محمد بنده و رسول خداست، درود خدا بر او، و بردودمانش باد. درودی که او را نیک آید و بهره مندش سازد و او را بالا برد و برگزیندش. این رسول خداست که دخترش فاطمه را به پانصد درهم (مهر) به همسری من داد. از او بپرسید و حضرتش را گواه گیرید».

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من دخترم فاطمه را براساس آنچه خداوند مهربان او را با تو تزویج کرده، به همسری تو دادم و به خشنودی خداوند راضی و خشنودم. تو نیک داماد و نیک یاری هستی و خشنودی خداوند برای تو کافی است».

سپس رسول خدا فرمود تا طبقی از خرما ی نوری یا رسیده در میان آورند و آن را تقسیم کنند.

در این باره حدیث دیگری از زبان امیرمؤمنان نقل شده که در سطور بعد برای بیان اهمیت این پیوند در اسلام، آن رابازگو خواهیم کرد. از جمله دلایل اهمیت این ازدواج آن است که ما در کتابهای تاریخ و حدیث به بخش بزرگی بر می خوریم که به تفصیل یا اختصار موضوع ازدواج علی با فاطمه را مطرح کرده اند. این امر خود نشانگر اهتمام مسلمانان صدر اسلام به این امر بوده است.

حدیثی که در این باره روایت شده، منقول از ضحاک بن مزاحم است که گفته: از علی بن ابی طالب شنیدم که می فرمود: ابوبکر و عمر نزد من آمدند و گفتند: چه می شود که نزد رسول خدا بروی و درباره فاطمه با او سخن بگویی؟

من نزد آن حضرت رفتم. چون پیامبر مرا دید، خندید و آنگاه فرمود: ابوالحسن برای چه آمده ای؟ چه می خواهی؟

من از خویشاوندی و پیشگامی خود در اسلام نیز و از یاری و جهاد خویش در رکاب آن حضرت، سخن گفتم. آن حضرت در پاسخ فرمود: راست گفتی و بهتر از آنی که گفتی.

گفتم: ای رسول خدا آیا فاطمه را به همسری من می دهی؟

او فرمود: علی! پیش از تو نیز کسان دیگری از او خواستگاری کرده اند و چون من خواستگاری آنان را با فاطمه در میان نهادم، آثار نارضایتی در چهره اش نمایان شد. اما اینک تو اینجا بمان تا من دوباره به سویت بازگردم (8).

پیامبر ﷺ به اتاق فاطمه رفت. فاطمه برخاست و ردای پیامبر راستاند و کفشهایش را به در آورد و آب وضو برای آن حضرت مهیا کرد و به دست خویش پاهایش را شست و آنگاه بر جای خود نشست، پیامبر به او فرمود: ای فاطمه؟ پاسخ داد: بلی چه فرمایشی داری ای رسول خدا؟

پیامبر فرمود: علی بن ابی طالب کسی است که تو بخوبی از قرابت و فضیلت و اسلام او آگاهی داری و من نیز از خداوند خواسته ام که تو رابه همسری بهترین و محبوبترین خلقش درآورد. او از تو خواستگاری کرده است. در این باره چه نظری داری؟

فاطمه خاموش ماند اما چهره اش را برنگرداند و رسول خدا نیز درسیمایش نشان ناخرسندی ندید. پس برخاست و گفت: الله اکبر. سکوت او دلیل بر موافقت اوست.

پس جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ به نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد، فاطمه را به همسری علی بن ابی طالب ده که خداوند او را برای علی بن ابی طالب پسندیده و علی را نیز برای فاطمه.

علی فرمود: آنگاه پیامبر فاطمه را به ازدواج من درآورد. و نزد من آمدودستم را گرفت و فرمود: «برخیز به نام خدا و بگو: **عَلَى بَرَکَةِ اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ**».

آنگاه مرا آورد و در کنار فاطمه نشانید و فرمود:

«خدایا این دو محبوبترین خلق تو در نزد منند پس آنان را دوست بدارو به فرزندانشان برکت ده و از سوی خود نگاهبانی برایشان بگمار و من این دو و فرزندانشان را از شر شیطان رانده شده، در پناه تو می گیرم»⁽⁹⁾.

ششم: زفاف

فاطمه زهرا بر اشتر سیاه و سپید پدرش نشست. زنان پیامبر اطراف اشتر را گرفته بودند و اشعار شاد می خواندند. سلمان نیز افسار اشتر را به دست گرفته بود و پیامبر خود پیشاپیش اشتر و درمیان جوانان بنی هاشم که شمشیرهای آخته به دست داشتند، حرکت می کرد. جوانان بنی هاشم با این حرکت در واقع می خواستند بگویند که ما از عرض و ناموس خود پاسداری می کنیم.

آری، آن شب جشن عروسی برپا بود و این جشن با اشعاری که زنان پیامبر می خواندند و دیگر زنان آنها را تکرار می کردند، شکوه خاصی به خود گرفته بود.

ام سلمه می خواند:

- ای همسایگانم به یاری خدا گردش کنید و در همه احوال خدای را به یاد آرید.

- و یاد آرید الطاف پروردگار والا مرتبه را که ناخوشیها و آفتها را از ما دور کرد.

- او ما را پس از کفر، هدایت کرد و از نو جان بخشید.

- با بهترین بانوی عالمیان که خاله ها و عمه هایش فدای او گردند، همراه شوید.

- ای دختر کسی که خدای بزرگ او را با وحی و رسالت، بر دیگران برتری بخشید.

عایشه نیز این اشعار را می خواند:

- ای زنان، روبندها زیند و آنچه شایسته گفتن در مجالس است، بر زبان آرید.

- همراه با تمام بندگان شاکر خداوند، او را به یاد آورید که ما را به دین خویش

مخصوص فرمود.

- ستایش خدای را بر بخششهایش و سپاس او را که یکتا و ارجمند و تواناست.

- با او - فاطمه - همراه گردید که خداوند نام او را بلند گردانید و وی را از جانب

خود به پاکی و طاهری - علی - مخصوص داشت.

- حفصه نیز بدین اشعار مترنم شد و خواند:

- فاطمه بهترین زنان بشر است و سیمایی چون ماه دارد.

- خداوند تو را بر همه آفریدگان برتری بخشید به فضیلت کسی که به آیات زمر

مخصوص شد.

- خداوند تو را به همسری جوانی فاضل یعنی علی بهترین حاضران، درآورد.

- همسایگانم، با فاطمه همراه شوید که او بزرگواری و فرزند مرد بزرگی است.

پس از آنکه فاطمه به خانه علی رسید، پیامبر ﷺ پیش رفت و دست فاطمه را گرفت و درمیان دستان علی نهاد و پیش از آنکه چنین کند، باسخنان گرم و نورانی خود، بذر عشق و محبت را درمیان آنان کاشت و ازهریک از آنان تعریف و تمجید کرد.

فاطمه زهرا علیها السلام از آغاز سال دوم هجرت، به زندگی تازه ای گام نهاد. او پیش از این بمدت 9 سال به عنوان دختری نمونه در خانه پدرش مطرح بود و اینک می خواست زندگی زناشویی خویش را آغاز کند. آری اومی رفت تا سنگ بنای نخستین خانواده نمونه را در جامعه اسلامی بنیان نهد تا جهان مفهوم زندگی هدفدار را در پرتو تعالیم اسلامی بشناسد.

اینک به مثالهایی از این خانواده نمونه که فاطمه با همکاری علی علیه السلام و با وحیی که از جانب خدا به سوی پیامبر ﷺ می شد، آن را بنیان نهاده بود اشاره می کنیم:

1 - محبت و دوستی عمیق: آنچه این دو را به هم پیوند می داد، عشق و محبتی بود که از ایمان هریک از آنان به ویژگیها و مناقب دیگری نشأت می گرفت. فاطمه، علی را به عنوان سرور اوصیا و پدر نوه های پیامبر و برترین مردم پس از آن حضرت و صاحب مقامی والا و بزرگ در نزد خداوند می دانست. از این رو به او بسیار عشق می ورزید. علی علیه السلام نیز از بزرگی و عظمت فاطمه آگاه بود و می دانست که او سرور زنان جهان و مادر نوه های پیامبر است و شفاعتش در بارگاه خداوند مقبول واقع می شود. به این دلایل بود که امیرمؤمنان هم او را بسیار دوست می داشت.

2 - همکاری در عمل: فاطمه زهرا در انجام مسؤلیتهای داخل خانه سستی نمی ورزید چنان که حضرت امیر نیز در انجام وظایف مربوط به خودش کوتاهی نشان نمی داد. پیامبر اکرم هم وظایف را از روز نخست بدین گونه تقسیم کرد:

الف - علی باید خانه را بروید و آب بیاورد علاوه بر آنکه دادن نفقه هم از وظایف اوست.

ب - فاطمه باید آرد فراهم آرد و خمیر درست کند و نان پزد و تربیت فرزندان و رتق و فتق امور آنان را برعهده گیرد.

در حدیثی از ابو جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«فاطمه به علی قول داد که کارهای خانه را انجام دهد و خمیر درست کند و نان پزد و خانه را بروید و علی هم به او قول داد که کارهای بیرون از خانه را انجام دهد و هیزم آورد و مواد خوراکی را تهیه کند. روزی امام به فاطمه گفت: ای فاطمه آیا چیزی داری؟ فاطمه گفت: سوگند به آنکه حقّ تو را بزرگ داشت، سه روز است که چیزی نداریم تا تو را بدان مهمان کنم. علی علیه السلام پرسید: پس چرا به من نگفتی؟

فاطمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا نهی کرد از این که چیزی از تو بخواهم بلکه به من سفارش کرد که از پسر عمویت چیزی مخواه. اگر چیزی آورد که هیچ وگرنه از او تقاضایی مکن».

انجام این وظایف، رنج و زحمت فراوانی برای فاطمه زهرا ایجاد کرده بود چنانکه روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منزل فاطمه وارد شد و دید که کار زیاد، علی و فاطمه را خسته کرده است. پس پرسید: کدام یک از شما بیشتر خسته اید؟ علی پاسخ داد: فاطمه. آنگاه پیامبر فاطمه را از ادامه کار منع کرد و خود به جای او مشغول کار شد.

مسلمانان در یکی از جنگها، غنایم بسیاری به دست آورده بودند از این رو فاطمه زهرا به حضور پیامبر اکرم رسید و از آن حضرت خواست تا خادمه ای به عنوان سهم وی از غنیمت به او دهد که او را در کارها و وظایف خانه که برایش بخصوص در زمان غیبت امیر مؤمنان و شرکت آن حضرت در جنگها سنگین می شد، کمک کند.

از امام علی علیه السلام روایت شده است که به مردی از بنی سعد فرمود: آید باره خود و فاطمه نکته ای برای بازگویم؟ فاطمه در خانه من بود. او از تمام کسان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نزد آن حضرت عزیزتر و محبوبتر بود. او آن قدر با مشک آب آورده بود که سینه اش از

این بابت مجروح شده بود و آنقدر به دست خود آسیاب کرده بود که دستانش خشن شده بود و خانه را آنقدر رفته بود که لباسهایش خاک آلوده شده بود و آنقدر زیر دیگ راروشن کرده بود که جامه هایش چرک و دودآلود شده بود و به همین خاطر بسیار لاغر و نزار گشته بود⁽¹⁰⁾.

چون فاطمه زهرا از پیامبر خواستار کنیزی شد تا او را در کارهای خانه کمک کند، آن حضرت به وی فرمود: من به تو چیزی می آموزم که بیشتر از کنیز به حال تو سودمند است.

فاطمه پرسید: پدر! آن چیست؟

پیامبر فرمود: چون از نماز فراغ یافتی پیش از آنکه به چپ و راست خود بنگری 34 مرتبه بگو الله اکبر و 33 مرتبه بگو الحمد لله و 33 مرتبه هم بگو سبحان الله. چون، چنین کنی خداوند نیرو و نشاط به تو عنایت کند. آنگاه پیامبر ﷺ به او نگریست و فرمود: آیا بدین خرسندی؟

فاطمه پاسخ داد: آری ای رسول خدا، خرسندم.

این همان تسبیح مشهور به «تسبیح الزهرا» است که بیشتر شیعیان پس از خواندن نماز، خود را به انجام آن ملزم می دانند.

این است شخصیت آن زن درخشانی که فاطمه زهرا علیها السلام آن را برای مابه نمایش می گذارد. او نشان می دهد که چگونه یک زن باید مشکلات راتحمل کند و به درجات والایی که خداوند برای او در نظر گرفته برسدی آنکه بدانچه از دنیای فانی از کف او می رود، توجه نشان دهد.

بنابر برخی از روایات، چون آیه زیر نازل شد که فرمود:

(وَأَمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا) ⁽¹¹⁾ «چون از ایشان (یعنی از خویشان و دخترت فاطمه) به خاطر رحمت پروردگارت که بدان امیدواری، روی گرداندی بدیشان سخنی نرم و خوش بگو».

پیامبر ﷺ خدمتکاری را بنام «فضه» را برای خدمت به دخترش به نزد وی فرستاد. فاطمه نمی خواست با او رفتاری مانند رفتار زنان عرب داشته باشد آنان به خدمتکار خود امر و نهی می کردند و خدمتکارشان جز اطاعت از فرمانهای آنها چاره دیگری نداشت. اما فاطمه هرگز چنین نکرد بلکه بدون آنکه میان خود و فضه امتیازی قائل شود، روزهایی را بین خود و فضه تقسیم کرد.

3 - فاطمه زهرا زندگی و غذای ناگوار و لباس درشت بافت و خشن راتحمل می کرد و تنها خدا و روز قیامت را در نظر می آورد. در حدیثی از سوید بن غفله آمده است که گفت: علی عليه السلام به پیشامدی سخت گرفتار شد. فاطمه به نزد پیامبر ﷺ رفت و در زد. رسول خدا فرمود: من احساس می کنم محبوبم بر در ایستاده است. ای ام ایمن برخیز و بنگر. پس ام ایمن در را گشود، فاطمه به خانه پیامبر قدم نهاد. پیامبر خطاب به او فرمود: تاکنون در چنین هنگامی نزد ما نمی آمدی؟!

فاطمه گفت: ای رسول خدا خوراک فرشتگان در نزد خدای چیست؟ پیامبر فرمود: حمد و ثنای خداست. پس فاطمه عرض کرد: خوراک ما چیست؟ پیامبر فرمود:

سوگند به آنکه جانم به دست اوست. در خانه آل محمد یک ماه است که آتشی برافروخته نشده. اینک پنج کلمه که جبرئیل به من آموخته است، به تو یاد می دهم. فاطمه گفت: ای رسول خدا این پنج کلمه کدام است؟

پیامبر ﷺ فرمود: «يَا رَبَّ الْأُولِينَ وَالْآخِرِينَ، يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ وَيَا رَاحِمَ الْمَسَاكِينِ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

فاطمه بازگشت. همین که چشم علی به او افتاد، گفت: مادر و پدرم به فدایت. ای فاطمه چه خبری آوردی؟ گفت: برای کاری دنیایی رفتم و برای آخرت بازگشتم. علی به او فرمود: آنچه پیش روی داری بهتراست، آنچه پیش روی داری بهتر است. از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

فاطمه علیها السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام شکایت کرد و گفت: ای رسول خدا علی از روزی خود چیزی برجای نمی گذارد مگر آنکه آن رادرمیان بیچارگان پخش کند. پیامبر به او فرمود: ای فاطمه آیا مرا درباره برادرم و پسر عمویم خشمگین می سازی؟ همانا خشم علی خشم من و خشم من خشم خدای عز و جل است ⁽¹²⁾.

فاطمه زهرا از زمان ازدواج تا هنگام وفاتش به عنوان واسطه میان رسول خدا و زنان مسلمان در مسائل شرعی بود. بدین ترتیب که زنانی که در مسائل شرعی دچار اشکال می شدند، نزد فاطمه می آمدند و مسائل خود را از او می پرسیدند و آن حضرت اشکالات آنان را برطرف می کرد و فرهنگ وحی را به آنان می آموخت و آنان را از معرفت سیراب می کرد.

آن حضرت همچنین در برخی از سفرهای مهم شرکت جست و انجام برخی از امور را برعهده داشت. علاوه بر این او در فتح مکه نیز حضور داشت و به امور شخصی پدر و شوهرش رسیدگی می کرد تا آنان بتوانند برای وظایف مهمی که برعهده داشتند، از فرصتها بهتر استفاده کنند.

بخش دوم: جایگاه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

زمخسری در کشف هنگام ذکر ماجرای زکریا و مریم علیهم السلام نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام قحط سالی، به گرسنگی مبتلا شد. حضرت فاطمه علیها السلام دو قرص نان و پاره ای گوشت برای آن حضرت، تحفه برد و وی را بر خود مقدم داشت. اما آن حضرت طبق را به خود فاطمه بازپس داد و فرمود: آن را بگیر. آنگاه روپوش روی طبق را برگرفت. طبق پر از گوشت و نان بود. فاطمه با دیدن این صحنه شگفت زده شد و پی برد که این نان و گوشت از جانب خداوند فرستاده شده است. پیامبر به فاطمه فرمود: این نان و گوشت از کجا آمده است؟ فاطمه پاسخ داد: از سوی خدا که او هر که را خواهد بی حساب، روزی دهد. پیامبر فرمود: سپاس خدایی راکه تو را مانند بانوی زنان بنی اسرائیل قرار داد. سپس آن حضرت، علی بن ابی طالب و حسن و حسین و اهل بیتش را جمع کرد و همگی از آن غذا خوردند و سیر شدند. اما از غذا، هیچ کاسته نشده بود و فاطمه باقیمانده غذا را به همسایگان خویش بخشید.

ترمذی در صحیح از صبیح غلام أم سلمه و زید بن ارقم نقل کرده است که گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی و فاطمه و حسن و حسین فرمود: «من بادشمن شما دشمن و با دوستان شما دوست هستم».

ابن خالویه در کتاب «آل» در حدیثی که آن را از امام رضا و او از پدرانش از امیر مؤمنان نقل کرده، آورده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «چون روز قیامت فرا رسد، منادی از دل عرش آواز دهد که ای خلائق! دیدگان خود را بر بندید تا فاطمه دختر محمد، عبور کند».

همچنین در روایت دیگری آمده است که آن منادی بانگ می زند که: «ای جماعت! سر به زیر افکنید و چشم فرو بندید تا فاطمه از پل صراط بگذرد. آنگاه آن حضرت در حالی که هفتاد هزار کنیز از حورالعین بهشت او را همراهی می کنند، از پل می گذرد».

بخاری در صحیح به سند خود روایت کرده است که پیامبر اکرم فرمود: «فاطمه پاره تن من است. هر که او را خشمگین سازد به تحقیق مرا خشمگین ساخته است».

بسیاری از دانشمندان اهل حدیث، از شیعه و سنی، این مضمون را با اسناد صحیح و روایتهای صریح نقل کرده اند. تا آنجا که برخی بدین روایت، با اعتمادی تمام استشهاد کرده اند. یکی از اینان ابوالفرج اصفهانی است. وی روایت می کند که: عبدالله بن حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام بر عمر بن عبدالعزیز وارد شد. عبدالله در آن هنگام جوان بود و وقار و هیبتی خاص برخوردار. عمر او را در صدر مجلس نشانید، مورد احترام قرار داد و نیازش را برآورده ساخت. از علت کار عمر در این خصوص پرسش کردند. وی پاسخ داد: یکی از معتمدانم خبری از رسول خدا برایم نقل کرد آن چنانکه گویی خود آن را از دهان آن حضرت شنیده ام. پیامبر فرمود: فاطمه پاره تن من است. آنچه او را شادمان می کند مرا نیز خوشحال می سازد و آنچه وی را خشمگین می کند مرا نیز به خشم آورد. این عبدالله هم پاره ای از پاره تن رسول خداست.

ابن سعد و ابن مثنی از حضرت امیر نقل کرده اند که گفت: رسول خدا فرمود: «ای فاطمه خداوند از خشم تو خشمگین و از خشنودی تو خشنود می شود».

ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی به سند خود از مسروق از عایشه نقل کرده است که گفت: به هنگام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله، که به رحلت وی منجر شد بر بالین آن حضرت بودیم که فاطمه وارد شد. راه رفتنش بی هیچ کم و کاستی به راه رفتن پیامبر می ماند. چون پیامبر فاطمه را دید فرمود: «دخترم خوش آمدی» آنگاه وی را در سمت راست یا چپ خود نشانید.

سپس رازی را با وی در میان نهاد. فاطمه گریست. در میان زنان پیامبر من به سخن درآمدم و گفتم: رسول خدا از میان ما همه تو را برای رازگویی برگزید آنگاه تو می گویی؟!!

سپس رسول خدا راز دیگری با فاطمه در میان نهاد. این بار فاطمه خندید. عایشه در این باره از فاطمه پرسش کرد. اما آن حضرت گفت: من راز رسول خدا را برملا نمی‌کنم. چون پیامبر درگذشت عایشه دوباره از آن رازی که پیامبر ﷺ با فاطمه در میان گذارده بود، از وی سؤال کرد. فاطمه پاسخ داد: اما گریه ام بدین خاطر بود که رسول خدا به من فرمود: جبرئیل در هر سال یک بار قرآن را بر من عرضه می‌داشت اما امسال آن رادو بار عرضه کرد و علت این امر را جز نزدیک شدن مرگم نمی‌دانم. من از شنیدن این سخن گریستم آنگاه پیامبر به من فرمود: از خدا بترس و شکیباباش که من برای تو سَلَفِ نیکویی هستم. سپس فرمود: ای فاطمه آیا دوست نداری که سرور زنان جهان و بانوی این امت باشی؟ در این هنگام بود که خندیدم.

دانشمندان حدیث این روایت را با سندهای بسیار و نیز متنی یکسان یادست کم با اندکی تفاوت نقل کرده اند.

مؤلف کتاب «الاستیعاب» به سند خود از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «سرور زنان بهشت، مریم و پس از او فاطمه دختر محمد و سپس خدیجه و سپس آسیه همسر فرعون می‌باشند».

ابن صباغ مالکی در فصول المهمه از بخاری و مسلم و ترمذی نقل کرده است که پیامبر اکرم فرمود: «از مردان، بسیاری به کمال رسیده اند اما از زنان جز مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد کس دیگری به کمال دست نیافته است».

این دو حدیث با اسناد بسیار و مستفیض در کتب روایات نقل شده است. والبته احادیث دیگری نیز نقل شده، مبنی بر آنکه فاطمه از برترین آن زنان سابق الذکر است. جز آنکه مریم سرور زنان دوره خودش می‌باشد و فاطمه سرور زنان عالم در تمام دورانهاست. مؤید این نظر، سخنی است که از پیامبر ﷺ خطاب به حضرت زهرا نقل

شده که به وی فرمود: آیا دوست نداری سرور زنان این امت باشی؟ از آنجا که بی تردید این امت از دیگر امتها برتر است می توان نتیجه گرفت که بانوی زنان این امت نیز از سروران دیگر امتها، برتر و بالاتر است.

حاکم در مستدرک روایت کرده است که چون رسول خدا از جنگ یاسفری باز می گشت، نخست به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می گزارد و آنگاه به خانه فاطمه می رفت و بعد از آن به نزد همسرانش روانه می شد.

اما هرگاه پیامبر می خواست به سفر یا جنگی رود، نخست با همسرانش خدا حافظی می کرد و آخر از همه با فاطمه وداع می گفت. حاکم نیز همین مطلب را از ابن عمران نقل می کند که گفت: هرگاه پیامبر اکرم عازم سفری می شد آخرین کسی که با او خدا حافظی می کرد، فاطمه بود. این نکته در کتب حدیث با سندهای مستفیض نقل شده است.

در کتاب استیعاب به نقل از عایشه آمده است که از وی پرسیدند: محبوبترین زنان در نزد رسول خدا ﷺ چه کسی بود؟ عایشه گفت: فاطمه. پرسیدند: و از مردها؟ گفت: شوهرش علی.

همچنین مؤلف استیعاب به سند خود از ابن برید از پدرش نقل کرده است که گفت: محبوبترین زنان در نزد رسول خدا فاطمه و محبوبترین مردان در نزد آن حضرت، علی بود.

حاکم در مستدرک از جمیع بن عمیر نقل کرده است که عایشه پس از آنکه از وی درباره علی پرسش شد، گفت: از من درباره مردی می پرسید که به خدا مردی را محبوبتر از علی ندیدم. بخاری و مسلم در صحاح خود از قول پیامبر ﷺ نقل کرده اند که فرمود: «فاطمه سرور زنان بهشتی است».

مبارزه با انحراف امت

پیامبر ﷺ در روز دوشنبه 28 صفر سال 11 هجری پس از آن که رسالت الهی به کمال رسید، دیده از جهان فروبست.

پیامبر پس از آن که آخرین هدف از اهداف اصلی خود را که همان نصب رهبری و مجری شایسته، و تحکیم پایه های رهبری صالح تا ابد برای مسلمانان بود، دنیا را وداع گفت. رهبری که خداوند پس از پیامبر برای مسلمانان منصوب کرد، امیرمؤمنان علی ع بود که خود سیمایی زنده و مجسم از تعالیم اسلامی و بهترین الگو و نمونه آن به شمار می آمد. این رهبر کسی بود که کاملاً مفاهیم شریعت اسلامی را با پوست و گوشت خود درک کرده بود. او به احکام دین، دانا و به اهدافی که در پس آنها جای داشت آگاه بود. از این گذشته وی در عمل توانسته بود این احکام را بر خود نیز تطبیق دهد و خود را با آنها عجین سازد و توقعاتی که دین از وی داشت، پاسخ گوید. مردم نیز بخوبی علی را با این صفات می شناختند و به رهبری او دل بسته و مطمئن بودند و او را میان خود و خدایشان حجت قرار دادند.

چون اهداف رسالت جامه تحقق به خود پوشید، وظایف رسول خدائیز به پایان رسید. و خداوند هم با نازل کردن این آیه پایان وظایف او را اعلان کرد: **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)** ⁽¹³⁾ «امروز برای شما دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و اسلام را به عنوان آیین برای شما پسندیدم».

رسول خدا ﷺ به بستر بیماری افتاد و بیماری اش رو به و خامت نهاد. اثر زهری که به وی خورانیده بودند روز به روز در بدنش آشکارتر می شد. هر روزی که پیامبر اکرم سپری می کرد، یک گام، او را به سوی آخرت نزدیکتر می کرد، فاطمه زهرا پدرش را به نیکی می شناخت. او بر فضل و بزرگواری و خدمات آن حضرت در راه

خدا و انسانیت، و نیز رنجهایی که او در این راه کشیده بود، آگاهی داشت. به پیامبر مهر می ورزید زیرا پدرش محبوبترین کس در نزد خداوند بود، و خدا نیز جایگاهی والا در نزد فاطمه داشت و پیش او از همه چیز و همه کس عزیزتر و محبوب تر بود.

پدرش را دوست می داشت چون از همه کس به او نزدیک تر بود و پیامبری بود که می بایست تمام دوستیها و محبتها در راه او بذل شود. ولی اکنون او نظاره گر آن است که پدر در بستر مرگ خفته است آیا اومی تواند با دیدن چنین منظره غم انگیزی آرام گیرد؟

فاطمه از اتاق پیامبر بیرون رفت و نیز هرکس را که در حجره پیامبر اکرم بود، بیرون کردند مگر امیرمؤمنان را که در کنار بستر پیامبر نشست و مراقب حال او بود. فاطمه به سوی اتاقش رفت و پیش از آن که بنشیند، صدای شیون و فریاد را شنید که از خانه رسول خدا بلند شد. اتاق پیامبر ﷺ نزدیک اتاق فاطمه بود، فاطمه سرآسیمه و وحشت زده به سوی اتاق پیامبر رفت که ناگهان خبر درگذشت پدرش را شنید.

رحلت پیامبر تأثیر عمیقی در دل فاطمه نهاد به گونه ای که پس از این واقعه هیچگاه او را خندان ندیدند، مگر وقتی که به وی الهام شد مرگش نزدیک شده، و هنگام آن فرا رسیده است که او نیز به پدرش ملحق گردد. فاطمه زهرا پس از وفات پدر همواره بیمار و نزار بود و لحظه به لحظه از شدت غم رنجورتر می شد.

فاطمه علیها السلام چنان بر پدرش می گریست که مردم مدینه از این بابت به امیرمؤمنان گلایه کردند و از وی خواستند که فاطمه زهرا، یا شب گریه کند یا روز. اما فاطمه وقتی که این درخواست را شنید بیشتر گریست و دست از گریستن برداشت مگر آن که آنقدر بگرید تا به پدرش ملحق شود و افزود: من اندکی بیش در میان این مردم درنگ نخواهم کرد.

گریه فاطمه انگیزه ای دینی داشت، همچنان که مخالفان گریه وی، نیاز پیشنهاد خود هدفی سیاسی را تعقیب می کردند. زیرا وقتی فاطمه زهرامی گریست توجه مردم بدو که محبوب خاص پیامبر اسلام بود جلب می شد.

بخش سوم: ویژگیهای بزرگ اخلاقی

الف - خداپرست و زاهد

1 - ابن شهر آشوب از حسن بصری روایت کرده است که گفت: در میان این امت کسی از زهرا عابدتر نبود، او آنقدر به نماز می ایستاد که پاهایش ورم می کرد.

2 - از امام حسن علیه السلام روایت شده که فرمود: در شب جمعه مادرم را دیدم که برای عبادت ایستاده بود. او همچنان به حالت رکوع و سجود و قیام و قعود بود که سپیده سر زد. او برای مردان و زنان مؤمن دعا می کرد. و یکایک آنها را نام می برد. من از او پرسیدم: چرا برای خود دعا نمی کنی و برای دیگران دعا می کنی؟ فرمود: پسر! نخست همسایه سپس خانه.

3 - از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه فاطمه وارد شد. فاطمه را دید که لباسی از پشم شتر دربر کرده است و به دست خویش آرد می کند و در همان حال به فرزندش شیر می دهد. رسول خدا با دیدن این منظره گریست و فرمود: دخترم تلخی دنیا را به خاطر شیرینی آخرت بجش. فاطمه زهرا گفت: خداوند را برای نعمتهایی که داده می ستایم و به خاطر داده هایش ثنا می گویم. پس این آیه فرود آمد. **(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)** ⁽¹⁴⁾
«و بزودی خداوند بتو ببخشد تا راضی شوی».

4 - احمد بن حنبل در مسند روایت کرده است: که رسول خدا هرگاه به مسافرت می رفت، آخرین کسی که با او وداع می کرد، فاطمه بود، و چون از سفر برمی گشت نخستین کسی را که می دید دخترش فاطمه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله از جنگی برگشت و طبق معمول به خانه فاطمه رفت، دید که پرده ای به در خانه آویخته اند، و دو انگوی نقره در دست حسن و حسین علیهما السلام است.

آن حضرت از همانجا بازگشت و قدم به خانه نهاد. فاطمه عليها السلام پنداشت که پدر به خاطر دیدن پرده و النگوها به خانه آنها داخل نشده است. پس پرده را پایین آورد و النگوها را از دست بچه های بیرون کرد و آنها را قطعه قطعه کرد، بچه ها گریستند. فاطمه آنها را میانشان تقسیم کرد و در همان حال که آن دو می گریستند به نزد پیامبر رفتند. پیامبر آن پاره ها را از دست آنها گرفت و رو به ثوبان (آزاد شده رسول خدا و راوی همین حدیث) کرد و فرمود:

اینها را نزد بنی فلان ببر، و برای فاطمه گردن بندی از عصب (دندان جانوری دریایی) و دو النگو از عاج بخر که اینان خاندان منند و خوش ندارم که روزی پاکشان را در زندگی دنیایشان بخورند.

در روایت دیگری آمده که چون پرده و النگو را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند فاطمه از آن حضرت خواست که آنها را در راه خدا انفاق کند. پیامبر اکرم با شنیدن سخن فاطمه زهرا سه بار فرمود: «پدرش به فدایش او آن کار را انجام داد.»

و مانند همین حدیث از امام رضا از پدرانش از علی ابن الحسین عليه السلام روایت شده است که فرمود: اسماء بنت عمیس برایم روایت کرد که من نزد فاطمه بودم که پیامبر خدا بر او وارد شد و حضرت زهرا گردن بندی به خود آویزان کرده بود که آن را علی بن ابیطالب از بهره اش از غنائم جنگی خریده بود. پیامبر به فاطمه فرمود: مبادا مردم بگویند که فاطمه دختر پیامبر مانند جباران لباس پوشیده است! فاطمه زهرا آن را از گردن درآورد و فروخت و با آن برده ای خرید و در راه خدا آزاد کرد، رسول خدا از این عمل فاطمه شادمان شد.

5 - شیخ صدوق از امیر مؤمنان روایت کرده است که فرمود:

فاطمه آنقدر با مشک آب می آورد که بند مشک در سینه اش اثر نهاد، و آنقدر دستاس می کرد که دستش زبر شد و پینه بست، و آنقدر خانه رامی رفت که لباسهایش گردآلود می شد، و آنقدر آتش در زیر دیگ می افروخت که لباسهایش دودآلود و سیاه می شد...

6 - فاطمه همگام با امیرالمؤمنین مشکلات زندگی را در شرایطی دشوار تحمل کرد.

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: «فاطمه به علی تعهد داد که کارهای خانه مثل خمیر کردن و نان پختن و رفتن را انجام دهد و علی نیز به او تعهد داد که کارهای بیرون از خانه را انجام دهد مانند هیزم آوردن و غذا تهیه کردن. روزی علی از فاطمه پرسید: آیا چیزی داری؟ فاطمه گفت: سوگند به آن کسی که حقت را بزرگ کرده سه روز است که چیزی ندارم تا از شما پذیرائی کنم!

پرسید: پس چرا به من خبر ندادی؟! فاطمه گفت: زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نهی کرد از اینکه چیزی از تو بخواهم او فرمود: از پسر عمویت چیزی نخواه، اگر چیزی آورد که آورد وگرنه از او درخواست مکن. پس علی علیه السلام از منزل بیرون رفت، مردی را دید و از او یک دینار وام گرفت، شب بود که به طرف منزل می رفت. در راه با مقداد بن اسود برخورد کرد و از او پرسید چه پیش آمده که در چنین وقتی از منزل بیرون آمده ای؟ مقداد پاسخ داد: ای امیرمؤمنان سوگند بحق آنکسی که حق ترا بزرگ قرارداد است، گرسنگی سبب شده که بیرون بیایم. راوی می گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله در این موقع زنده بود؟ فرمود: آری رسول خدا زنده بود.

امام علی به مقداد فرمود مرا نیز گرسنگی بیرون کشانده، من یک دینار وام گرفتم، ولی ترا بر خود مقدم می دارم و دینار را به مقداد داد و خود به طرف خانه روانه شد. رسول خدا را دید که در خانه نشسته و فاطمه هم مشغول خواندن نماز بود و چیزی سرپوشیده در میان ایشان دیده می شد. چون فاطمه زهرا نمازش را به پایان رساند آن چیز را به طرف خود کشید. اما دیدند کاسه بزرگی پر از گوشت و نان است. حضرت علی پرسید:

این از کجا برایت آمده است؟ فاطمه پاسخ داد: از جانب خداست و خداوند هرکه را خواهد بدون حساب روزی دهد.

رسول خدا به علی فرمود: آیا نمی خواهی داستان کسی را که مانند تو و فاطمه بوده است برایت بازگو کنم؟ پاسخ داد: بلی. فرمود: مَثَلٌ تَوْ مَثَلٌ داستان زکریاست که در محراب بر مریم وارد شد و غذایی نزد او دید از وی پرسید: مریم! این غذا از کجا آمده است؟ پاسخ داد: از جانب خداوند و خداوند هرکه را بخواهد بی حساب روزی دهد. آنان یک ماه از آن ظرف غذا خوردند و این ظرف همان است که حضرت قائم در آن غذا میخورد و اکنون نزد ماست.»

در حدیث معتبر دیگری آمده است که نزدیک عید بود و لباسهای امام حسن و امام حسین علیهما السلام کهنه شده بود از این رو به مادرشان گفتند: فرزندان فلانی برای خود لباس نو دوخته اند، مادر تو برای عید ما لباس نونمی دوزی؟ فرمود: لباس شما هم اگر خداوند بخواهد برایتان دوخته می شود. همین که عید رسید جبرئیل با دو جامه زیبای بهشتی نزد رسول خدا آمد. آن حضرت پرسید: برادرم جبرئیل، این چیست؟ جبرئیل موضوع گفتگوی امام حسن و امام حسین با حضرت زهرا را بیان کرد و گفت: فاطمه بدیشان جواب داد اگر خداوند بخواهد برایتان لباس دوخته می شود. سپس جبرئیل گفت: چون خداوند سخن فاطمه را شنید فرمود: خوش نداریم که سخن فاطمه را تکذیب کنیم که فرموده بود اگر خدا بخواهد برایشان لباس دوخته می شود. و از سعید حفاظ دیلمی به اسناد خودش از انس آورده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: درحالی که بهشتیان در بهشت به نعمت می رسند و دوزخیان در دوزخ به آتش شکنجه می شوند، ناگهان نوری در بهشت می درخشد، آنان از یکدیگر می پرسند: این نور چیست؟ شاید پروردگار بزرگ بر ما نظر افکنده است، رضوان به آنان می گوید: نه بلکه علی علیه السلام با فاطمه مزاح کرده و فاطمه زهرالبخندی زده و این دندانهای زهرا است که نور افشانی می کند.⁽¹⁵⁾

7 - آن حضرت در عمل به اسلام و تطبیق یکایک احکام آن بر خودش به مرتبه والایی دست یافته بود. چون آیه: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ) ⁽¹⁶⁾ «و رسول را در میان خود آنچنان که یکی از شما، دیگری را می خواند، صدا نزنید» نازل شد، مسلمانان وظیفه یافتند که خطابشان را نسبت به پیامبر ﷺ تغییر دهند، و دیگر آن حضرت را یا محمد صدا نزنند! بلکه به وی بگویند: یا رسول الله. این کلمه ای بود که پس از نزول آیه درباره رسول اکرم، شیوع یافت.

در واقع این دستور برای کسانی بود که به خاطر تحقیر نام پیامبر ﷺ، بدون ادای هیچ گونه احترامی نسبت به نام وی او را صدا می زدند.

فاطمه نیز، با شنیدن این آیه، شیوه صدا زدن پیامبر را تغییر داد. او پیش از این، آن حضرت را ابتاه (ای پدر) صدا می زد. اما با نزول این آیه او را همواره یا رسول الله خطاب می کرد.

چون پیامبر کلمه رسول الله را از دهان فاطمه شنید از او در این باره سؤال کرد، زهرا گفت: چون می خواهم فرمان خدا را اطاعت کنم. پیامبر فرمود: من دوست دارم از دهان تو همان کلمه «پدر» را بشنوم.

ب - راستگوترین مردم

عایشه تقریباً با زهرا همسال بود و پس از رحلت حضرت خدیجه نخستین زنی بود که به همسری رسول خدا درآمد. او بسیاری از اوقات، به خدیجه رشک می برد و به او حسادت می کرد. هر وقت که رسول خدایادی از خدیجه به میان می آورد، عایشه خشمگین می شد و بنای حسادت می گذاشت، و از اینکه رسول خدا فاطمه را بسیار دوست می داشت و بادیدنش خوشحال می شد و دستهای او را می بوسید و می فرمود: «فاطمه بانوی زنان جهان است» یا سخنان دیگری که درباره عایشه هیچ یک از اینها را نمی گفت، آتش حسادت او شعله ورتر می شد. پیامبر ﷺ نه تنها درباره عایشه چیزی

نمی گفت، بلکه آیه ای از قرآن درباره او فرود آمد که وی را تهدید می کرد و هم پایه زن نوح و لوط که کافر بودند و تحت همسری دو بنده شایسته خداوند بودند، معرفی می نمود. بنابراین عایشه نمی توانست مناقب و فضایل فاطمه زهرا را بشنود یا ببیند.

اما با این وجود وی به این اعتراف عجیب، زبان گشوده و گفته است: «من هیچکس را راستگوتر از فاطمه ندیدم مگر کسی که او را بوجود آورده است. (یعنی پیامبر ﷺ)»

ج - قهرمان ایثار و گذشت فاطمه علیها السلام امور خانه را سامان می داد و اوضاع اقتصادی و مالی، سخت بحرانی بود. فاطمه و دیگر افراد خانواده برای وفای به نذر تصمیم داشتند روزه بگیرند. چه نذری؟ حسن و حسین علیهما السلام چندی پیش بیمار شده بودند، امام علی علیه السلام نذر کرد که این دو بهبود یابند روزه بگیرد. فاطمه و حسنین و فضه (خدمتکارشان) نیز در به جای آوردن این نذر با حضرت علی همگام شدند، و اکنون که حال آن دو بهبود یافته بود نوبت وفای به نذر فرا رسیده بود.

امروزه در میان ما چنین مرسوم است که هرگاه خانواده ای بخواهند روزه بگیرند، چه واجب و چه مستحب بیش از روزها دیگر غذا تهیه می بینند.

ولی خانواده امیرمؤمنان حتی در این روزها هم تنگدست بودند و غذای کافی برای خوردن نداشتند.

آری در خانه دانش و بزرگواری و پرهیزکاری، چیزی اندک یا زیاد نداشتند، تا با آن افطار کنند. از این رو امیرمؤمنان علیه السلام از خانه بیرون رفت و مقداری پشم آورد تا فاطمه زهرا آن را بریسد و به جای آن سه صاع جو مزد گرفت تا بدان افطار کنند.

علی علیه السلام، جو را به خانه آورد، تمام افراد خانواده روزه گرفته بودند فاطمه علیها السلام پنج گرده نان پخت، روز به پایان رسید و همه گرد سفره افطار نشستند که یکی در را زد و گفت: سلام بر شما ای خاندان نبوت، من یکی از تهیدستان مدینه هستم و گرسنه ام. به من چیزی بدهید. خداوند به شما برکت دهد.

حضرت علی و به تبع او فاطمه و حسنین علیهم السلام و حتی فضا نهای خود را برداشتند و به آن فقیر دادند، و خود با آب خالی افطار کردند و خدای را سپاس گفتند.

روز دوم هنگام افطار فرا رسید. آن روز هم مانند روز پیش فاطمه زهرا پنج گرده نان پخته بود. و آنان می خواستند افطار کنند که یتیمی بر درخانه آمده و از آنها خوراکی خواست. دوباره همه افراد خانواده نهای خود را به آن یتیم دادند. و مانند روز پیش خود با آب افطار کردند و سپاس خدا را به جای آوردند.

شب سوم فرا رسید. این بار نیز به هنگام افطار اسیری بر سرای آنان آمد و از ایشان چیزی خواست. آنان همگی نهای خود را به اسیر دادند و خود برای سومین شب سر گرسنه بر بالین نهادند.

تمام ثروت این خانواده، از سه صاع جو بیشتر نبود. بدین ترتیب این سه صاع تمام شد، و آنان سه روز هم روزه گرفتند و شبها را با گرسنگی به صبح رسانیدند، و تنها با اندکی آب افطار کردند.

چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دیدار آنان آمد، حسنین را دید که از گرسنگی می لرزیدند، و فاطمه زهرا به شدت ضعف کرده و ضعف و گرسنگی درامام و فضا نیز به سختی اثر کرده بود. رسول خدا با دیدن این صحنه فرمود: پناه بر خدا، خاندان محمد از گرسنگی می میرند، در این موقع بود که سوره هل اتی در حق آنان نازل شد و این آیات چنین است:

(يُوفُونَ بِالَّذِي وَعَدُوا يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (۷) وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (۸) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا (۹) إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (۱۰) فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا (۱۷)

«ایشان به نذری که کرده اند وفا می کنند و از روزی می ترسند که شر آن فراگیر است، و هم به دوستی (خدا) به فقیر و اسیر و طفل یتیم طعام می دهند، (و می گویند:) ما تنها برای خشنودی خدا به شما طعام می دهیم، و از شما توقع هیچ پاداش و سپاسی نداریم. ما از پروردگاران می ترسیم در روزی که از رنج و سختی آن، رخسار خلق درهم و غمگین

است. خدا هم آنان را از شروفتنه چنان روزی محفوظ داشت و بدیشان روی خندان و دلی شادان عطا فرمود.»

بدین گونه فاطمه زهرا علیها السلام و شوهر و پسران و خدمتگذارش نمونه ای شکوهمند در ایثار و گذشت شدند، و خانواده وی به پاس این گذشت ازسوی خداوند نشانی بزرگ دریافت داشتند.

در حدیث شریفی که دانشمندان اسلام آن را از ابن عباس^س روایت کرده اند، قسمتهایی از ویژگیها و فضائل زهرا را می خوانیم. در این حدیث فاطمه زهرا به عنوان بانوی زنان جهان و مقتدای راستگویان و نمونه زنان مؤمن و با فضیلت مطرح شده است. اینک اجازه دهید تا باهم این حدیث را از قول ابن عباس بخوانیم و بانقل آن این فصل را به پایان برسانیم:

یک نفر اعرابی که در صحرا زندگی می کرد، چشمش به سوسماری افتاد که از پیش رویش به این سوی و آن سوی، می گریخت. وی آن سوسمار را دنبال کرد تا آن را گرفت و در آستین خود جای داد و نفس زنان به سوی پیامبر روانه شد. همین که در برابر رسول خدا قرار گرفت فریادزد: یا محمد، یا محمد! شیوه رسول خدا چنین بود که اگر کسی او را به نام یا محمد می خواند، او نیز می فرمود یا محمد. و اگر کسی او را با یا احمد خطاب می کرد آن حضرت می گفت: یا احمد، و چنانچه به وی گفته می شد یا ابالقاسم، آن حضرت نیز می فرمود:

یا ابالقاسم، و اگر او را با عبارت یا رسول الله خطاب می کردند؟ چهره اش از هم می شکفت و می فرمود: لبیک وسعدیک.

چون اعرابی او را به نام یا محمد صدا زد، حضرت پاسخ داد یا محمد. اعرابی گفت: تو جادوگر دروغگویی هستی. آسمان و زمین دروغگوتر از تو به خود ندیده است. تو همان

هستی که ادعا می کنی که خدایی در آسمان است که تو را به سوی تمام مردم به پیامبری فرستاده است.

به لات و عزی سوگند که اگر نمی ترسیدم که قوم مرا شتابکار خواندهر آینه ضربتی با این شمشیر بر تو فرود می آوردم که از پای درآیی و بدین وسیله گذشتگان و آیندگان را از شر تو آسوده می کردم.

عمر بن خطاب با شنیدن سخنان اعرابی از جای جست و به سویش حمله کرد تا او را بکشد، پیامبر ﷺ فرمود: ای اباحفص، بنشین که بردباری به درجه پیامبری نزدیک است. سپس رسول خدا به اعرابی توجه کرد و فرمود: ای برادر بنی سلیم! آیا عرب چنین رفتار می کند؟! آیا آنان در مجالس ما، بر ما هجوم می آورند و با ما این گونه به درشتی سخن می رانند؟!

ای اعرابی سوگند به کسی که مرا به حق، به پیامبری برانگیخت، هرکس در این دنیا به من گزندی رساند، فردای قیامت در آتش قیامت می سوزد. ای اعرابی سوگند به کسی که مرا به پیامبری برانگیخت، ساکنان هفت آسمان مرا احمد راستگو می خوانند، ای اعرابی اسلام آر تا از آتش دوزخ به سلامت برهی و در آنچه برای ماست شریک شوی و در اسلام برادر ما باشی.

ابن عباس گوید: اعرابی خشمگین شد و گفت: سوگند به لات و عزی من به تو نمی گروم، مگر آن که این سوسمار به تو بگردد و آنگاه سوسمار را از آستین خود بیرون انداخت، سوسمار پا به فرار گذاشت. رسول خدا سوسمار را مخاطب قرار داد و گفت: ای سوسمار به سوی من آی. سوسمار به پیامبر ﷺ روی کرد و حضرت فرمود: ای سوسمار من کیستم؟

سوسمار با بیانی رسا وبدون هیچ لکنتی به سخن آمد و گفت: تو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف هستی. پیامبر فرمود: چه کسی را می پرستی؟ سوسمار

گفت: خداوند بزرگ را که دانه را شکافت و مخلوقات را بیافرید، و ابراهیم را دوست گرفت و تو را حبیب خود برگزید، سپس اشعاری خواند و در آنها به راستگویی پیامبر ﷺ و حقانیت رسالت آسمانی وی اعتراف کرد.

ابن عباس گوید: آنگاه زبان سوسمار بند آمد و دیگر نتوانست چیزی بگوید. اعرابی که این صحنه را دیده بود، گفت: شگفتا، سوسماری که من آن را از بیابان شکار کرده در آستینم نهاده و بدینجا آورده بودم با آن که چیزی نمی داند و فهم و خردی ندارد، با محمد چنین سخن می گوید، و دربارش گواهی می دهد، من پس از آنکه چنین صحنه ای را به چشم خود دیده ام، دیگر معجزه ای نمی خواهم. دست راستت را دراز کن که من گواهی می دهم که جز خداوند معبودی نیست و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. پس اعرابی اسلام آورد.

آنگاه پیامبر ﷺ رو به اصحاب کرد و فرمود: چند سوره از قرآن را به او بیاموزید، چون اعرابی سوره هایی از قرآن یاد گرفت، پیامبر به او فرمود: چقدر ثروت داری؟ اعرابی پاسخ داد؟ سوگند به کسی که تو را به حق به پیامبری برانگیخت، ما مردان بنی سلیم چهار هزار نفریم که در میان همه آنان کسی از من فقیرتر و تنگدست تر پیدا نمی شود.

پیامبر اکرم رو به یارانش کرد و فرمود: چه کسی این اعرابی را برشتی سوار کند تا من برایش ناقه ای در بهشت ضمانت کنم؟ سعد بن عباده از جای برخاست و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، من شتر سرخ موی، ده ساله ای دارم، آن را به این اعرابی می دهم.

پیامبر اسلام فرمود: ای سعد تو به داشتن شترت بر ما افتخار می کنی؟ آیا می خواهی شتری را که به جای آن در بهشت به تو می بخشم توصیف کنم؟ گفت: بلی پدر و مادرم فدایت فرمود: ای سعد آن شتری است مادینه از زرسرخ و پاهایش از عنبر و کرک آن از زبرجد سبز، کوهانش از کانونر سپید مایل به خاکستری، و چانه اش از مروارید، افسارش

از مروارید آبدار بر روی آن قبه ای از گوهر سپید قرار گرفته که از برون، اندرونش و از اندرون، بیرونش دیده می شود، این شتر تو را در بهشت پرواز می دهد.

باز رسول خدا رو به یارانش کرد و فرمود:

چه کسی بر سر این اعرابی عمامه می گذارد تا من برایش تاج پرهیزکاری را تضمین کنم؟ امیرمومنان علی از جای برخاست و گفت پدر و مادرم به قربانت، تاج پرهیزکاری چیست؟ رسول خدا آن را توصیف کرد، علی عمامه خود را برداشت و بر سر اعرابی گذاشت.

بار دیگر رسول خدا ﷺ رو به اصحاب کرد و فرمود: چه کسی توشه راه او را فراهم می آورد تا من از جانب خداوند برایش توشه تقوی رضمانت کنم؟ در این موقع سلمان فارسی از جای برخاست و گفت پدر و مادرم فدایت. توشه تقوی چیست؟ فرمود: ای سلمان، هرگاه آخرین روز عمرت در دنیا فرا رسد، خداوند گفتن کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله را به تو تلقین می کند اگر آن را گفتی، مرا در بهشت ملاقات خواهی کرد و من نیز تو را دیدار خواهم کرد و اگر آن را بر زبان نیاوری هرگز مرا دیدار نخواهی کرد و من نیز ترا نخواهم دید.

سلمان بیرون رفت و حجره های نُهگانه رسول خدا را گردش کرد اما نزد همسران پیامبر چیزی نیافت، در حال برگشتن بود که نظرش به حجره فاطمه افتاد با خود اندیشید: اگر چیزی باشد در خانه فاطمه دختر پیامبر است. پس در زد، فاطمه زهرا از پشت در پاسخ داد: کیست؟ جواب دادم: سلمان فارسی. فاطمه فرمود: چه می خواهی؟ سلمان ماجرای اعرابی و سوسمار را بیان کرد، و فاطمه فرمود: ای سلمان سوگند به خدایی که محمد را به حق به پیامبری برانگیخته است، سه روز بر ما می گذرد در حالی که هیچ غذایی نخورده ایم، و حسن و حسین از شدت گرسنگی به لرزه درآمده اند و هم اکنون

مانند دو جوجه پرکنده خوابیده اند، با این وجود اگر کسی به در خانه ام فرود آید او را بازپس نمی زنم.

سلمان بیا و پیراهن مرا بگیر و آن را نزد شمعون یهودی ببر و به او بگو که فاطمه دختر محمد می گوید: یک صاع خرما و یک صاع جو در مقابل آن به من وام ده که به خواست خداوند آن را به تو باز می گردانم.

سلمان پیراهن را گرفت و به نزد شمعون یهودی رفت و فرمود: ای شمعون این پیراهن فاطمه عَلَيْهَا دختر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. پیغام داده است که در برابر آن یک صاع خرما و یک صاع جو به من وام دهی که به خواست خدا آن را به تو باز می گردانم. شمعون پیراهن را گرفت و آن را از این روبه آن رو بر می گرداند و به آن می نگریست و درحالی که اشک از چشمانش سرازیر بود می گفت: ای سلمان! این همان زهد در دنیا است. این چیزی است که موسی بن عمران در تورات، ما را بدان آگهی داده است. من گواهی می دهم که جز خداوند، معبودی نیست و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده خداست. بدین ترتیب شمعون نیز اسلام آورد و اسلامش نیکو شد.

شمعون یک صاع خرما و یک صاع جو به سلمان داد و سلمان آن را نزد حضرت زهرا آورد. آن حضرت به دست خود جو را آرد کرد و نان پخت و به سلمان داد و فرمود این را بگیر و به پیامبر برسان، سلمان عرض کرد: یک قرص از نان را بگیر و حسن و حسین را با آن سیر کن.

فاطمه عَلَيْهَا فرمود: ای سلمان! این بخششی است از جانب ما در راه خدا. پس چیزی از آن برای خود بر نمی گیریم. سلمان نان و خرما را گرفت و نزد رسول خدا آورد. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: سلمان این را از کجا آوردی؟ عرض کرد از منزل دخترت فاطمه، رسول خدا که سه روز چیزی نخورده بود به سوی زهرا رهسپار شد و در زد. معمولاً وقتی که رسول خدا در میزد کسی جز فاطمه در را نمی گشود. آن روز هم فاطمه در را باز کرد.

پیامبر به چهره زهرا نگریست و دید رنگش پریده و چشمانش دگرگون شده است. پیامبر اکرم فرمود: دخترم! رنگ پریدگی چهره و تغییر حالت دیده ات به خاطر چیست؟ فاطمه زهرا پاسخ داد: پدر سه روز است که ما هیچ غذایی نخورده ایم و حسن و حسین از شدت گرسنگی به لرزه افتاده و مانند دو جوجه پرکنده شده اند.

رسول خدا حسن و حسین را بیدار کرد. یکی را روی زانوی راست و دیگری را روی زانوی چپ نشانید. فاطمه زهرا نیز رو به روی پیامبر نشست. آن حضرت فاطمه را در آغوش گرفت، علی بن ابی طالب هم پشت سر رسول خدا وارد خانه شد و پیامبر او را هم در آغوش گرفت، پیامبر چشمانش را به سوی آسمان گرفت و عرض کرد: خدایم، سرورم، و مولایم. این گروه خاندان منند. بار خدایا پلیدیها را از اینان دور گردان و بخوبی پاکشان ساز. سپس فاطمه برخاست و به پستوی اتاق خویش رفت و دو رکعت نماز گزارد و دست به سوی آسمان بالا برد و عرض کرد: معبودا و سرورا! این محمد است پیامبر تو، و این علی است پسر عموی پیامبر تو، و اینان حسن و حسین دو سبط پیامبر تو هستند، پروردگارا برای ما از آسمان مائده ای فر فرست همچنان که بر بنی اسرائیل فر فرستادی که از آن خوردند و بدان ناسپاسی کردند. خداوند مائده را برای ما فرو فرست که ما بدان مؤمنیم.

ابن عباس گوید: به خدا سوگند: هنوز دعای فاطمه عَلَيْهَا به پایان نرسیده بود که ظرفی از غذا فرود آمد که طعم و بوی خوش آن که بهتر از بوی مشک بود به مشام می رسید. فاطمه ظرف را برداشت و نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی و امام حسن و حسین نهاد، همین که علی بن ابیطالب آن ظرف پر از غذا را دید. پرسید فاطمه این غذا را از کجا آوردی؟ زیرا می دانست که چنین غذایی در خانه نبوده است. پیامبر اکرم فرمود: ای ابوالحسن بخور و نپرس و سپاس خدای را که مرا نمیراند تا از فرزندتی مانند مریم دختر عمران برخوردار کرد.

(كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (18)

«هرگاه زکریا به محراب عبادت مریم وارد می شد، نزد وی روزی می یافت. زکریا پرسید: مریم این غذا از کجا برایت آمده؟ مریم گفت از سوی خدا که خدا هر که را خواهد بی حساب روزی دهد.»

پیامبر و علی و حسنین و فاطمه علیها السلام همگی از آن غذا خوردند و پیامبر از خانه زهرا بیرون رفت. از آن طرف اعرابی نیز توشه خود را برداشت و بر مرکبش نشست و به نزد طائفه خود بنی سلیم، بازگشت. بنی سلیم در آن هنگام چهار هزار نفر بودند. اعرابی در میان آنان ایستاد و با آوازی رسالت را مخاطب قرار داد و گفت بگوئید: لا اله الا الله محمد رسول الله.

افراد قبیله تا این گفته را از وی شنیدند، به سوی شمشیرهای خود دویدند و با شمشیرهای آخته به سویش آمدند و از او پرسیدند: مگر از دین خود دست شسته و به آیین محمد جادوگر دروغگو! گرائیده ای؟ اعرابی به آنان پاسخ داد:
خیر، او نه جادوگر است و نه دروغگو!

سپس گفت: ای گروه بنی سلیم، خدای محمد بهترین خدای و محمد بهترین پیامبر است. من گرسنه به سویش رفتم. سیرم کرد. برهنه بودم، لباسم پوشانید. پیاده بودم، سوارم کرد. آنگاه به نقل ماجرای سخن گفتن سوسمار با پیامبر اکرم پرداخت و شعری را که سوسمار خوانده بود، بیان کرد. و در ادامه سخنانش گفت: ای گروه بنی سلیم، به اسلام بگروید تا از آتش دوزخ در امان بمانید.

در آن روز چهار هزار نفر اسلام آوردند. اینان با پرچمهای سبز رنگ خود در جنگها درکنار پیامبر صلی الله علیه و آله از اسلام و پیامبر پاسداری می کردند (19).

بخش چهارم: پس از رحلت رسول خدا

هنوز امیرالمؤمنان از دفن پیامبر اکرم فارغ نشده بود که تندبادهای جاهلیت بر امت اسلام وزیدن گرفت، و چیزی نمانده بود تا نهال نوپای اسلام را از بیخ و بن برکنند. این وظیفه خاندان رسالت بود که مانند کوه درمقابل این انحرافات بایستند و از هستی اسلام پاسداری کنند، تا به عهدی که با رسول خدا ﷺ بسته بودند به نوبه خود وفا کنند. زیرا آن حضرت فرموده بود:

من دو چیز گرانبها درمیان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اگر به این دو درآویزید هیچ گاه گمراه نخواهید شد. و نیز فرموده بود:

مثل اهل بیت من چون کشتی نوح است، هرکسی که بر آن سوار شدنجات یافت و هرکه از آن تخلف ورزید غرق شد.

و نیز فرمود: فاطمه پاره تن من است، هرکه او را بیازارد مرا آزرده و هرکه او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است، و هرکه مرا به خشم آورد خدا را به خشم آورده است. فاطمه علیها السلام در خاندان نبوت به منزله محور اصلی رسالت بود، پس او در برابر این انحرافات چه کرد و چگونه حرکت اصلاح طلبانه خود را آغاز کرد؟

از آغاز انعقاد پیمان صلح حدیبیه که مردم گروه گروه به اسلام می گرویدند، نفوذ سیاسی اسلام بر شبه جزیره عربستان، بعد تازه و گسترده ای به خود گرفت اما با این وجود، هنوز اصول ایمان و ارزشهای اسلامی در جان و دل مردم استوار نشده بود.

دلها برای به دست آوردن غنایم جنگی می تپید. و سلامت جامعه ازسوی سرکشانی که در خط نفاق حرکت می کردند به ویژه پس از رحلت پیامبر ﷺ که در میان آنان به عنوان پیامبر، رهبر، پدر، و پایه و اساس بزرگ دین و دولت واجتماع تلقی می شد، به خطر می افتاد.

پیامبر در هر فرصت مناسبی، نظر مسلمانان را به خط مکتب که درصراط مستقیم تبلور می یافت جلب می کرد. و مسئولیتهای خود را به تمام و کمال به انجام می رساند. زیرا می دانست که پس از وی خلاء بزرگی در میان مسلمانان به وجود خواهد آمد.

بزرگترین این مناسبتها که پیامبر طی آن جانشین خود امیر مؤمنان و خاندان پاکش را معرفی کرد، هنگامی بود که وی از آخرین سفر حج خود (حجّة الوداع) بازمی گشت. آن حضرت در منطقه صحرائی غدیر که به نام (خم) خوانده می شد در حضور بیش از یکصد هزار نفر از همراهانش دست علی را گرفت و او را بلند کرد و فرمود: هرکس که من مولای اویم علی هم مولای اوست.

به رغم تمام این تأکیدات و سفارشها، تحکیم مسأله جانشینی پس از وی بدون بروز مشکلات و حتی بدون قربانی به پایان نرسید. فاطمه زهرا خود نخستین قربانی همین هدف بود. آن حضرت، بانگ محمدی در حیات امت بود که می فرمود: اگر محمد از میان شما رفت خط و راه او نمرده است. اگر صدای محمد به خاموشی گرائد اما پاره پاک تن او از وی سخن می گوید و با تمام نیرو هیاهوی جاهلیت را در گلوها خفه می کند.

فاطمه علیها السلام ماه پر فروغی بود که پس از غیبت خورشید رسالت باتیرگیهای افق سیاسی مبارزه می کرد و می فرمود: اگر خورشید وحی از ما برید و غروب کرد نور درخشان او هنوز پرتوافکن است. چراکه تمام پیامها و ارزشهای دین و اخلاق وی در ضمیر فاطمه دخترش متجلی بود. بنابراین فاطمه زهرا خود انعکاس این روشنی و پرتوافکن همان نور، قلمداد می شد.

فاطمه زهرا خورشید گرمابخشی بود که در روزگار زمستان کشنده راحت طلبی و گرایش به سستی و بی تفاوتی که می رفت تا حرارت ایمان و جوانه های جهاد و فداکاری را از میان بردارد، مردم را که خواهان شور و حرارت بودند، با بیانات داغ و آتشین خود خورشیدوار گرم می کرد و به سردیها پایان می داد. فاطمه علیها السلام آن اندازه که برضد عوامل

سستی و ضعف که می رفت تا بر جامعه بویژه بر پیشاهنگان مهاجران و انصار غلبه کند مبارزه کرد، در برابر حکومت ایستادگی نکرد.

فاطمه برای دستیابی بدین هدف طرحهای حکیمانه ای پی ریزی کرد که می توان برجسته ترین آنها را چنین مطرح کرد:

1 - برانگیختن زنان در برابر مردانشان.

2 - احیای یاد پیامبر در میان امت از طریق گریه و زاری بر آن حضرت.

بی مناسبت نیست که در اینجا به برخی از جزئیات این دو طرح اشاره ای کنیم.

برانگیختن زنان مدینه

بنابر برخی از روایات و تواریخ، فاطمه زهرا پیش از نود روز پس از پدر نزیست. اگرچه برخی دیگر از تواریخ مدتی کمتر از این ذکر کرده اند. اما وی در همین مدت کوتاه همواره اندوهگین و ماتم زده و بیمار بود.

گروهی از زنان مهاجر و انصار به دیدارش آمدند تا از وی عیادت کنند، آنان به او گفتند: سلام بر تو ای دختر رسول خدا چگونه شب را به روز آوردی؟

پاسخ داد: به خدا سوگند! شب را درحالی به روز آورده ام که دنیای شما درنظرم ناخوشایند است و بر مردان شما خشمگینم. تا آنان را برای جویدن فرو بردم آنقدر کال و نارس بودند که فوراً از دهانم بیرون افکندمشان از وقتیکه به باطن آنها پی بردم از ایشان بیزار و آزرده شدم.

پس زشتی و پلیدی باد بر سست رأیان و یاهه گویان و بزدلان. چه بد است آنچه برای خودشان پیشاپیش فرستادند، که خداوند برایشان خشم خواهدگرفت و در عذاب او جاودانه خواهند زیست. ناگزیر زمام خلافت را به گردن ایشان افکندم و دشواریهای آن را بخودشان وا نهادم. پس بریده بادبینی و گوش مردم ستمکار!

آخر اینان برای چه خلافت را از ابوالحسن بازداشتند؟ به خدا سوگند آنان جز به خاطر ترس از شمشیر و نیز جنگاوری وی و شجاعتهای او درراه خدا از او کینه به دل ندارند.

به خدا سوگند! اگر زمام مرکب خلافت را که رسول خدا ﷺ به دست او سپرده بود در دست او می گذاردند و از وی دفاع و پیروی می کردند، بخوبی آن را مهار می کرد، آن گاه به نرمی و راحتی، آنان را به راه می برد و هدایت می کرد، که او پایگاه استوار رسالت و اساس مستحکم نبوت، و مهبط روح الامین و در کار دنیا و آخرت خبیر بود.

هشدار، که این خسارتی آشکار بود. به خدا اگر خلافت بدو سپرده می شد نه مرکب خسته و مجروح می گشت و نه راکب به ستوه می آمد و آنان را بدرستی به سرچشمه

گوارا وزلال رستگاری می رساند وبرکات از آسمان وزمین برایشان فرومی بارید. به زودی خداوند بدانچه کرده اند آنان را خواهد گرفت.

بیائید و گوش فرا دهید! تا این روزگار شگفت را به شما بنمایانم، واگر پس از این حادثه به شگفت آیند ایشان را چه سود؟ به کدام تکیه گاه پشت دادند یا به کدامین ریسمان دست آویختند؟ چه بد یاور و چه بدهمنشینی و همراهی برگزیدند، و ستمگران چه بد عوضی برای خود گرفتند!

پرهای کوتاه را به جای شاهپرهای گرفتند و اسب درمانده را به جای اسب رهوار برگزیدند، و دنباله رو را به جای امام پذیرفتند، افسوس برقومی که خیال می کنند کار نیک انجام می دهند! بدانید که اینان تباهاکارانند. آیا کسی که به سوی حق رهنمود می شود، سزاوارتر است که پیروی شود، یا آن که خود راه نبرده، مگر آن که رهبری اش کنند؟ شما راجه می شود چسان داوری می کنید؟

اینک روزگار آبتن است پس بنگرید تاچه می زاید. آنگاه قدحهای بزرگ بیاورید و آنها را از خون تازه و زهر کشنده پر کنید. آنگاه است که بیهوده کاران به زیان می افتند. و آیندگان که از پی ما می آیند بدانچه که اینان کرده اند، آگاه خواهند شد. پس بر این عاقبت موحش هولناک دل خوش دارید و با خاطری آسوده بخوابید، مژده باد بر شما شمشیرهای بران و خودکامگیهای ستمگران و آشوبهای همیشگی و فراگیر.

پس کشت و محصول شما کم و اندک است. افسوس بر آنان!
دریغا که خبرها بر آنان پوشیده شد، آیا ما می توانیم شما را بدان پای بند کنیم در صورتیکه شما خود آن را ناخوش می دارید؟

فاطمه زهرا در سوگ پدر می‌گرید

علاقه فاطمه به پیامبر تنها علاقه یک دختر به پدرش نبود، بلکه وی استمرار تمام ابعاد شخصیت رسول خدا بحساب می‌آمد. مگر پیامبر دست او را نگرفت و نفرمود: «هرکه این بانو را شناخت که شناخت، و هرکس وی را شناخت بداند که وی فاطمه دختر محمد است. او پاره تن من و جان من است که میان دو پهلویم جای دارد. هرکه وی را آزد مرا آزرده و هرکه مرا آزد خدا را آزرده است»⁽²⁰⁾.

مگر علی علیه السلام از قول فاطمه علیها السلام به ما نفرمود که گفت: رسول خدا به من فرمود: «ای فاطمه هرکس بر تو درود و صلوات بفرستد خداوند او را بیامرزد و در هر جای بهشت باشم او را به من ملحق کند»⁽²¹⁾.

محبت و دوستی فاطمه نسبت به پدرش بالاتر از محبت قوم و خویشی بود. محبت او محبتی الهی و خدایی بود که از معرفت فاطمه به مقام شامخ نبوت و بزرگی آن حضرت در پیشگاه خداوند سرچشمه می‌گرفت.

هنگامی که فاطمه زهرا، رسول خدا را از دست داد تنها کسی بود که به حساسیت موقعیت، پی برد و با این حادثه، گویی تمام کوههای عالم بر سر او خراب شد.

با اینکه دل همه مسلمانان در فقدان رسول گرامی اسلام سوگوار و اندوهگین بود اما سیل غم در دل دختر و تنها وارث و پاره تن پیامبر سرازیر گشت!!

مصیبت‌های بزرگ و بسیار، اندیشه مردم را از تفکر جدی برای پرکردن جای خالی آن حضرت غافل کرده بود.

و این وظیفه فاطمه زهرا بود که با احیای یاد رسول خدا و بیان عظمت وی و فرستادن درود و آشکار ساختن اندوه شدید خود بر او این خلاء را پر کند.

در واقع فاطمه زهرا با گریه خود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبادت می‌کرد. چون گریه او یاد رسول الله را زنده می‌داشت، و این خود به مکتب و ارزشهای رسالت پیامبر جان می‌داد.

بخشید. گریه زهرا بر پدرش به حدی رسیده بود که وی را در شمار پنج نفر از مویه کنان جهان یعنی آدم، یعقوب، یوسف و امام سجاد علیه السلام جای داده اند ⁽²²⁾.

از فضا خدمتکار حضرت فاطمه نقل شده است که درباره اندوه آن حضرت گفت: در میان مردم جهان و یاران و نزدیکان و دوستان رسول خدا هیچ کسی در فراق آن حضرت اندوهگین تر و گریانتر و نالانتر از بانویم فاطمه زهرا نبود. اندوه او هر لحظه تازه تر و فزونتر می شد و گریه اش شدت می یافت.

فاطمه علیها السلام هفت روز در فراق پدرش گریست و آرام نیافت و از اندوهش کاسته نشد. هر روز گریه اش بیشتر از روز پیش بود. چون هشتمین روز فرارسید، اندوه، نهانش را آشکار ساخت و عنان شکیب از دست داد و از خانه بیرون آمد و فریاد کشید.

گویی صدایش از دهان پیامبر بیرون می آید. زنان شتابان به سویش رفتند. کودکان و خردسالان نیز به نزدش روانه گشتند. مردم به گریه و زاری پرداختند و از هر سوی گرد آمدند. چراغها خاموش شد تا روی زنان معلوم نشود. زنان چنین می پنداشتند که پیامبر خدا از قبر بیرون آمده است. همه در حیرت و شگفتی فرو رفته بودند.

فاطمه در سوگ پدر نوحه می خواند و آن حضرت را صدا می زدومی گفت: ای پدر! ای برگزیده! ای محمد! ای ابوالقاسم! ای یاوریتیمان و شوی مردگان! از این پس چه کسی به محراب نماز می ایستد؟ چه کسی به فریاد دختر سرگشته و عزادارت خواهد رسید؟

آنگاه دامن کشان به سوی قبر پیامبر رفت. از بس اشک ریخته بود، چیزی نمی دید. چون نزدیک تربت پاک پیامبر شد نگاهش به مأذنه افتاد، گامها را کوتاه کرد. اما آنچنان گریست و زاری کرد تا آن که از هوش رفت. زنان سراسیمه به سویش شتافتند و بر چهره اش آب پاشیدند. چون به هوش آمد از جای برخاست در حالی که لب به سخن گشوده بود و می گفت:

«تاب و توانم برفت. پوست بدنم نیز به من خیانت کرد. دشمن نکوهش‌م کرد و افسردگی مرا کشت. ای پدر! اینک تنها و حیران مانده‌ام. صدایم به خاموشی گراییده و پُشتم شکسته است. زندگی ام تیره و تار و روزگارم سیاه شد. پدر! از این پس هیچ همدم و همدلی برای رفع تنهایی و وحشتم ندارم و دیگر کسی نیست که اشکم را باز دارد و یآوری نیست که در ناتوانیها مرا یار باشد. پس از تو قرآن و منزل و مأوی جبرئیل و میکائیل از خاطرها فراموش شد. تمام اسباب پس از تو دگرگون و همه درها دربرابرم بسته شد. من نیز پس از تو در این دنیا دیری نخواهم زیست و هر دم که برآرم با گریه بر تو همراه است اشتیاقم به تو و اندوهم بر توهیج گاه پایان ندارد».

آنگاه بانگ برآورد که: ای پدر! ای جان من! سپس این اشعار را مترنم شد:

- اندوه من بر تو، اندوهی تازه است و قلب من، به خدا سوگند، جایگاه ریزش شور و غوغاست.

- هر روز که سپری می شود اندوه من در آن فزونی می یابد و گریه ام بر تو تمام ناشدنی است.

- پیشامدهای ناگوار من بزرگ شد و عنان تسلی و آرامش را از کف دادم. پس گریه ام در این سوگ هر لحظه تازه است.

- هر آن دلی که در فراق تو با شکیب و تسلیت همراه می شود، همانادلی افسرده و بی جان است.

سپس فریاد برآورد: ای پدر با مرگ تو دنیا از نور افشانی باز ایستاد و درخشندگی خود را نهان ساخت که آن به سبب خرمی تو، در تجلی بود روزهای دنیا تیره و تار شده است و تنها از سیاهی و خشونت سخن می راند. ای پدر! تا روزی که تو را دوباره دیدار کنم همواره در سوگ تو اندوهگین و متأسفم. ای پدر! از هنگامی که تو رفته ای خواب نیز از دیدگان من برفت. از این پس چه کسی به فریاد بیچارگان و شوی مردگان خواهد

رسید؟ و اُمّت تا روز قیامت دست به دامان چه کسی خواهند زد؟ ای پدر! پس از تو ما از مستضعفان شدیم و مردم از ما روی گردان شدند. حال آن که ما به وجود تو در میان مردم بزرگ بودیم نه مستضعف. پس کدامین اشک است که از فراق تو از دیدگان روان نشود؟ و کدامین اندوه است که پس از تو پیوسته و همیشه نباشد؟ و کدامین چشم پس از توبه هنگام خواب سُرمه کشیده می شود؟ تو بهار دین و نور پیامبران بودی. پس چگونه است که کوهها از فراق تو به جنبش در نمی آیند و دریاها نمی خشکند و زمین به لرزه نمی افتد؟!

پدر! من به پیشامدهای ناگوار مبتلا شدم. این مصیبت اندک و آسان نبود. اینک مصیبتی بزرگ و حادثه ای ترسناک مرا در خود فرو گرفته است.

فرشتگان بر تو گریستند و چرخ از گردش باز ایستاد، منبرت پس از تو غریب و تنهاست و محرابت از دعا و مناجات تو، تهی است و قبرت به آغوش گرفتن تو خرسند و شاد است و بهشت به تو و به دعا و نمازت مشتاق!

ای پدر! پس از تو چقدر ظلمت مجالست بزرگ شده است در یغا بر توتا گاهی که من شتابان به سوی تو آمیم. ابوالحسن مؤمن، پدر دو فرزندت حسن و حسین و برادر و دوستت، و یاور تو و کسی که او را به کودکی پروردی و در بزرگی او را به برادری گرفتی و شیرین ترین دوستان و یاران کسی که از دیگران در اسلام و هجرت و یاری دادن به تو پیشقدم تر بود، او نیز در ماتم تو به سوگ نشسته است. داغ فراق تو همه ما را در خود فرو گرفت و گریه، کشنده ما شد و اندوه و سوگواری با ما هم نشین گشت.

سپس اشک ریخت و ناله ای از دل برآورد آنچنان که گویی روحش از کالبدش بیرون شد. آنگاه این اشعار را خواند:

- پس از فقدان خاتم پیامبران شکیبایی ام اندک شد و عنان آرامشم از کف رفت.

- دیده ای دیده! چون باران بار. وای بر تو از بارش خون بخیلی مکن.

- ای رسول خدا و ای برگزیده او و ای پناه یتیمان و ناتوانان.

- کوهها و حیوانات و پرندگان و زمین، همگی پس از آسمان بر تو گریستند.

- سرورم! حجون و رکن و مشعر همراه با بطحا همگی بر تو گریه کردند.

- محراب و درس قرآن سحرگاهان و شامگاهان، آشکارا بر تو گریستند.

- اسلام نیز که در میان مردم از همه غریب تر شد، بر تو گریست.

- ای کاش منبری را که تو بر فراز آن می رفتی، می دیدی که چگونه پس از روشنایی، ظلمت و تاریکی او را در خود فرو گرفته است.

- خدایا! در مرگم شتاب فرمای که روزگرم تیره و تار شده است.

فضه گوید: آنگاه فاطمه علیها السلام به خانه اش برگشت و شبانه روز بنای ناله و زاری گذارد. اشکش باز نمی ایستاد و گریه اش آرام نمی گرفت.

بزرگان مدینه گردآمده نزد علی علیه السلام رفتند و عرض کردند: ای ابوالحسن! فاطمه شبانه روز می گرید. به گونه ای که شبها خواب راحت را از ما گرفته است و روزها نمی گذارد که ما آسوده در پی کسب و کار خویش باشیم. ما آمده ایم تا به تو بگوییم که از فاطمه بخواهی که یا شبها گریه کنده روزها. امیرمؤمنان گفت: بسیار خوب.

سپس امیرمؤمنان نزد فاطمه رفت. فاطمه همچنان بی وقفه می گریست و هیچ دلداری و تسلیتی در مورد او مؤثر نبود. اما چون علی را بدید اندکی آرام گرفت. حضرت علی به فاطمه فرمود: ای دختر رسول خدا! بزرگان مدینه از من خواستند که از تو بخواهم که یا شبها بگریی یا روزها.

فاطمه زهرا پاسخ داد: ای ابوالحسن! درنگ من در میان اینان چقدر اندک و رفتنم از ایشان چقدر نزدیک است. به خدا سوگند شب و روز از گریستن دست برنخواهم داشت مگر آنکه به پدرم رسول خدا بیوندم. علی به او فرمود: آنچه خود می دانی بکن ای دختر رسول خدا.

سپس امیرمؤمنان، خانه ای در بیرون از شهر برای حضرت زهرا ساخت که آن را بیت الاحزان نامیدند.

چون صبح فرا می رسید، زهرا حسن و حسین را پیشاپیش خود قرار می داد و با گریه به سوی آن خانه روانه می شد⁽²³⁾.

فاطمه زهرا از برخی از مناسبتها برای معرفی رسول خدا و یادآوری خاطرات عطرآگینش بهره می گرفت. در روایت آمده است که چون پیامبروفات یافت، بلال از گفتن اذان خودداری کرد و گفت: پس از رحلت رسول خدا برای کس دیگری اذان نخواهم گفت.

روزی فاطمه زهرا گفت: دوست دارم صدای موذن پدرم را بشنوم، چون این خبر به گوش بلال رسید. شروع به گفتن اذان کرد. همین که گفت الله اکبر، الله اکبر، فاطمه به یاد پدرش و دوران حیات او افتاد. پس نتوانست از گریه باز ایستد. چون بلال به عبارت اشهد ان محمداً رسول الله رسید فاطمه فریادی کشید و به صورت بر زمین افتاد و از هوش برفت. مردم به بلال گفتند: بس است ای بلال که دختر رسول خدا از دنیا رفت. آنان گمان کردند که فاطمه مرده است. بلال اذانش را ناتمام گذارد. چون فاطمه به هوش آمد از بلال خواست که اذانش را به اتمام رساند اما بلال خواسته آن حضرت را اجرا نکرد و گفت: ای سرور زنان! من بر جان تو بیمناکم و می ترسم که با شنیدن اذان به جان خود آسیب رسانی. فاطمه نیز او را از ادامه اذان معاف داشت.

فاطمه به پدر می پیوندد

رسول خدا در بستر بیماری افتاده بود. فاطمه زهرا نیز در کنار آن حضرت قرار داشت. پیامبر ﷺ در گوش او نجوایی کرد که فاطمه به گریه افتاد. آنگاه یک بار دیگر با وی رازی گفت که این بار چهره فاطمه علیها السلام از هم شکفت.

چون از فاطمه درباره نخستین رازی که با او گفت پرسیدند، فرمود: رسول خدا به وی فرمود که جبرئیل هر سال یک بار قرآن را بر اومی خواند اما امسال دو بار خواند و این جز نزدیکی مرگ وی نیست.

و راز دوم آن بود که نخستین کسی که به وی خواهد پیوست منم. بدین ترتیب، فاطمه خود را دلداری می داد که لااقل او نخستین کسی است که به رسول خدا خواهد پیوست.

دورانی که فاطمه زهرا پس از پیامبر اکرم سپری کرد بسیار سخت و دشوار بود. او یگانه و تنها در برابر توفانهای سهمناک، ایستاد و حتی امام علی علیه السلام نخستین قهرمان اسلام نیز به خاطر موقعیت خاصی که داشت نمی توانست در کنار فاطمه در این جهاد شرکت جوید. بنابراین لازم بود که فاطمه به تنهایی بار سنگین مبارزه را بر دوش گیرد. درحالی که تنها بیست بهار از عمرش می گذشت. برای آگاهی از شرایط دشوار آن حضرت برای مبارزه تنها به سخنان خود او گوش فرا دهیم. این سخنان درحقیقت دردنامه ای است که فاطمه علیها السلام در آن از حال خود به علی علیه السلام شکوه می کند آن هم با کلماتی که درد و مبارزه خواهی از آنها می تراود.

یکی از روزها هنگامی که فاطمه از پیش ابوبکر بازگشته بود به سوی امیرمؤمنان آمد و به وی گفت:

"ای پسر ابوطالب! چه شده که مانند جنین در پس پرده نشسته و چون متهمان خانه نشین گشته ای؟ تو بودی که شاهپره های بازها را درهم می شکستی، ولی اکنون پره های

مرغان ضعیف به تو خیانت کرده اند. تو در گذشته گرگها را از هم می دریدی اما اینک خانه نشین شده ای؟ از روزی که ارزش خود را بی مقدار کردی و بهره ات را مهمل گذاشتی، این پسرابی قحافه است که هدیه پدرم و مؤنه فرزندانم را به ستم از من ستانده است، بخدا سوگند آشکارا به دشمنی با من برخاسته است، در سخنانی که با من داشت او را سرسخت ترین دشمنان یافتم تا آنجا که انصار، یاری خود را از من دریغ داشتند، و مهاجران از ما بریدند و سایر مردم چشم از ما پوشیدند، اکنون نه کسی از ما دفاع می کند و نه کسی از ستم دشمن برما جلوگیری می کند.

با دلی لبریز از خشم و کینه از خانه بیرون شدم، و شکست خورده و ناامید بازگشتم درحالی که هیچ اختیاری ندارم، ای کاش پیش از این ذلت و خواری مرده بودم. خداوند از این تندی که به تو کردم عذرخواه من است، و از سوی تو حامی من، وای بر من در هر بامداد، وای بر من که تکیه گاهم درگذشت، و بازویم سست گردید، به سوی پدر شکایت دارم و از خداوند دادخواهم، بار خدایا تو نیرومندتر از دیگرانی".

امیر مؤمنان علیه السلام در پاسخ فاطمه زهرا فرمود:

"وای بر تو نیست بلکه وای بر دشمنان توست. ای دختر برگزیده جهانیان وای بازمانده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. از این عتاب باز ایست، که من در دینم ناتوان نشده ام، و در توانایی ام اشتباه نکرده ام. اگر برای روزی سخن میگوئی (که روزی تو از طرف خداوند تضمین شده است. و کفیل روزی تو، مورد اعتماد و اطمینان است. و آنچه خداوند برایت فراهم ساخته بهتر است از آنچه از تو دریغ داشته اند. پس همه را به حساب خداوند بگذار". فاطمه علیها السلام فرمود: «خداوند برای من کافی است و او نیکو و کیلی است»⁽²⁴⁾.

داستان زندگی سرور زنان عالم، داستان فضیلت و تقواست. او مجسمه ایمان بود و بدین سبب به سروری زنان عالم دست یافت. او الگوی تمامی زنان مؤمن است.

داستان رحلت وی نیز داستان قهرمانی و شهادت بود، چرا که بارزترین نمونه های فداکاری و پایداری را به نمایش گذاشت.

او تا زمان شهادت با هر وسیله ممکن از حق دفاع کرد. در اینجا مابخشی از این داستان غم انگیز را که آتش سوزنده غم و اندوه را در دل های مؤمنان بوجود آورد و همچنان شعله ور است، نقل می کنیم.

در کتاب (العقد الفرید ج 2 ص 250 و تاریخ ابی الفداء ج 1 ص 156 و اعلام النساء ج 3 ص 1207) پس از ذکر رخدادهایی که بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روی داده، آمده است:

«ابو بکر، عمر را به سوی آنان (خانه امام علی جهت گرفتن بیعت) اعزام نمود و به او گفت: چنانچه خودداری کردند با آنها بجنگ.. عمر باشعله آتشی در دست به سوی آن خانه آمد و در نظر داشت که خانه را به آتش بکشد، حضرت زهرا با او روبرو شد و به او فرمود که: ای پسر خطاب، آیا برای به آتش کشیدن خانه ما آمده ای؟ عمر گفت: آری، مگر آنکه بر آنچه که امت بر آن جمع شده اند - بیعت با ابوبکر - موافقت کنید.

شهرستانی در کتاب «الملل والنحل» از «نظام» نقل می کند که: «عمر، در روز بیعت، ضربه ای به شکم فاطمه عَلَيْهَا زد که بر اثر آن جنین او (محسن) سقط شد. عمر فریاد می زد: خانه را با آنکه در او هست به آتش بکشید. در حالی که در خانه جز علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمَا کسی نبود.

مشابه این واقعه را «بلاذری» در «انساب الاشراف» ج 1، صفحه 404 ذکر می کند. علامه سید محمد کاظم قزوینی رحمه الله در کتاب «فاطمة الزهراء من المهدالی اللحد» - 315 این واقعه را به تفصیل ذکر می کند:

«حضرت زهرا عَلَيْهَا - پیش از حمله دشمنان به خانه - پشت در خانه بود در حالیکه سر مبارک خود را با دستمالی بسته بود - ولی چادر یا عبایی به سر نداشت، به این خاطر

زمانی که دشمنان حمله کردند به پشت درپناه برد تا خود را از چشم مردان نامحرم مخفی نگاهدارد. و اینجا بود که بین در و دیوار فشار سختی بر او وارد شد. این در حالی بود که حضرت شش ماهه حامله بود.

حضرت، فریادی از شدت درد کشید، چرا که جنین او کشته شده بود، و میخ در، به سینه مبارک او فرو رفته و سینه آن حضرت را مجروح کرد.

در این هنگام، دشمنان، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را دستگیر کرده بودند و می خواستند که او را از منزل بیرون برده و با خود ببرند. با اینکه حضرت زهرا علیها السلام از شدت درد به خود می پیچید و جنین کشته او در شکم متلاطم بود ولی برای دفاع از حریم ولایت و امام کوشید تا در مقابل دشمنان ایستادگی نماید و مانع از بیرون بردن حضرت علی گردد. اینجا بود که دستور زدن پاره تن رسول خدا، حضرت زهرا صادر شد. فرزندان فاطمه علیها السلام که شاهد این معرکه بودند، اینچنین داستان زدن مادر بزرگوار خود را و وفات او را روایت کرده اند:

امام حسن مجتبی علیه السلام، در مجلس معاویه به مغیره ابن شعبه خطاب کرد و فرمود: «تو بودی که فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا را زدی تا خون از بدن او جاری شد و آنچه در شکم داشت سقط نمود، و تو چیزی جز خار نمودن رسول الله صلی الله علیه و آله، مخالفت با دستورات وی و هتک حرمت او در نظر نداشتی. مگر رسول خدا به وی نفرموده بود که "تو سرور زنان اهل بهشتی" به خدا سوگند که سرنوشت تو در آتش جهنم است».

در کتاب سلیم بن قیس از ابن عباس روایت شده است «قنفذ با تازیانه چنان او را زد که تا روز رحلت، آثار تازیانه مانند دمل چرکین بر بازوان آن حضرت بود. او، حضرت را در چارچوب در خانه قرار داد و پهلوی او را شکست تا او جنین خود را سقط نمود».

حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: علت وفات حضرت زهرا علیها السلام این بود که قنقد، غلام عمر، بدستور وی، با غلاف شمشیر بر پهلوی او زد تا محسن خود را سقط کرد و بر اثر آن به شدت بیمار شد...

بنابراین چنین استنباط می شود که بیش از یک نفر دختر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زده و علت سقط جنین او شدند.. حضرت پس از این واقعه به شدت بیمار شد و در بستر بیماری افتاد.

همینکه آن حضرت مرگ خود را نزدیک دید، ام ایمن و اسماء بنت عمیس را نزد خویش فرا خواند و کسی را در پی علی علیه السلام فرستاد و او را نیز احضار کرد. چون امیرمؤمنان بر بالین او حاضر شد، فاطمه به وی گفت:

ای پسر عمو! من مرگ خود را نزدیک می بینم، و احساس می کنم که ساعت به ساعت در پیوستن به پدرم نزدیکتر می شوم. اینک می خواهم آنچه را که در دل دارم به تو وصیت کنم. علی علیه السلام فرمود: ای دختر رسول خدا هرچه می خواهی وصیت کن. علی بالای سر زهرا نشست و هرکه درخانه بود بیرون کرد، آنگاه حضرت زهرا گفت: ای پسر عمو تو از آغاز زندگی از من دروغ و خیانتی ندیدی و هیچ گاه در این مدّت که باهم بودیم با تو مخالفتی نکرده ام.

علی علیه السلام فرمود: پناه بر خدا، تو داناتر به خداوندو نیکوکارتر و پرهیزکارتر و گرامی تر و خداترستر از آنی که بخواهم تو را بدین خاطر توبیخ و سرزنش کنم. جدائی و فقدان تو بر من بسیار سنگین است، اما با این حال از آن هیچ گریزی نیست. به خدا سوگند مصیبت رسول خدا را بر من تازه کردی. بدان که غم درگذشت و از دست دادن تو برای من بسیار است. و از مصیبتی که چقدر دردناک و دردآور و گدازنده و اندوهبار است استرجاع می کنیم. به خدا سوگند این مصیبتی است که تسلیتی برای آن نیست و کمبودی است که جایگزین ندارد.

سپس هردو، ساعتی بگریستند و علی سر او را در آغوش گرفت و فرمود:
هرچه می خواهی به من وصیت کن که مرا آنچنان خواهی یافت که بدان فرمانم داده
ای و من درخواست تو را برخواست خویش ترجیح می دهم.

فاطمه علیها السلام فرمود: ای پسر عموی رسول خدا، خداوند از سوی من بهترین پاداش را به
تو دهد، من به تو وصیت می کنم که پس از من با امامه دختر خواهرم ازدواج کنی که وی
برای فرزندانم همچون خود من است. زیرا مردان ناگزیرند که زن اختیار کنند.

سپس فرمود: پسر عمو برایم تابوتی فراهم ساز. من دیدم که فرشتگان تصویر آن را
برایم کشیده اند. علی فرمود: آن را برایم توصیف کن که چگونه بود؟ زهرا شکل تابوت را
برای علی بیان کرد، - علی آن را برای زهرا ساخت، بنابراین نخستین تابوتی که در اسلام
ساخته شد تابوت زهرا بود که کسی پیش از آن چنین چیزی نه دیده و نه ساخته بود. -
سپس فرمود: به تو وصیت می کنم که هیچ کس از اینانی که به من ستم و حقم را پایمال
کرده اند بر جنازه ام حاضر نشوند. زیرا اینان دشمن من و دشمن رسول خدا هستند. اجازه
نده کسی از آنان و پیروانشان بر من نماز بخوانند، مرا در شب که دیده ها آرام گرفته و به
خواب فرو رفته اند، به خاک سپار، آن گاه آن حضرت چشم از جهان فرو بست.

سلام خداوند بر او و بر پدر و شوهر و فرزندانش.

مردم مدینه یکپارچه ناله و فریاد سر دادند. زنان بنی هاشم در خانه فاطمه علیها السلام گرد
آمدند و همه باهم یکصدا شیون کردند. مدینه می خواست از این همه شیون و فریاد از
جای کنده شود. زنان داغ دیده فریاد می زدند: ای بانوی ما! ای دختر رسول خدا مردم
گروه گروه به سوی علی علیه السلام روانه شدند. آن حضرت نشسته بود. حسن و حسین علیهما السلام
نیز رو به رویش بودند و هر سه می گریستند. مردم همه از گریه آنان بگریه افتادند.

ام کلثوم روپوشی به صورت انداخته و دامن کشان و با ردائی آویزان بیرون آمد درحالی که می گفت: ای پدر ای رسول خدا، اینک براستی ما تو را از دست دادیم. این فقدانی است که دیگر دیداری در پی ندارد.

مردم گرد آمدند و نشستند و گریه و زاری سر دادند آنان منتظر بودند که جنازه بیرون آید تا بر او نماز بخوانند اما ابوذر بیرون آمد و به آنها گفت: بروید که بیرون آوردن جنازه دختر رسول خدا ﷺ در این شامگاه به تأخیر افتاد. مردم برخاستند و به راه خود رفتند.

چون پاسی از شب گذشت و دیده ها به خواب آرام فرورفت، امیرمؤمنان و حسن و حسین و عمار و مقداد و عقیل و زبیر و ابوذر و سلمان و بریده و چند نفر از بنی هاشم و یاران خاص آن حضرت جنازه فاطمه علیها السلام را بیرون آوردند و بر آن نماز خواندند و سپس او را در دل شب به خاک سپردند.

امیرمؤمنان در کنار قبر فاطمه علیها السلام هفت قبر دیگر پدید آورد تا کسی جایگاه حقیقی قبر را نداند. برخی از یاران خاص آن حضرت نیز گفته اند. علی علیه السلام قبر را با زمین هموار کرد تا مبادا محل قبر شناخته شود⁽²⁵⁾.

آنگاه حضرت امیر به طرف قبر رسول خدا روی کرد و فرمود:

«درود بر تو ای رسول خدا از من و درود بر تو از سوی دخترت، و زیارت کننده تو و خفته در خاک در بقعه ات، و کسیکه انتخاب شد تا به زودی به تو بیوندد، ای رسول خدا شکیبایی من در فراق برگزیده تواندک و طاقت من با فقدان او طاق شد. اما برای من در پیروی از سنت تو در فراق، عزت و گرانمایگی است. آن هنگام که من سرت را بر لحد آرامگاهت نهادم، و میان گردن و سینه ام (آغوشم) بودی که جان از تنت بیرون شد بلی این چیزی است که در کتاب خدا پذیرفته است چون ما از او بیم و هم بدو باز می گردیم.

همانا امانت تو پس گرفته شد، زهرا را زمین در ربود، پس از زهراچه نازیباست
آسمان و زمین ای رسول خدا!

اما اندوهم همیشگی و جاودانه خواهد شد و شبهایم به بیداری خواهدگذشت و در
غمی غوطه خواهم خورد که هیچ گاه از دلم بیرون نرود تا آنگاه که خداوند برای من
سرائی که تو در آن اقامت گزیده ای، برگزیند. اندوه دلخراش حزن برانگیزاننده، چه زود
میان ما جدائی انداخت. و من از این به خدای شکوه می برم. و بهمین زودی دخترت به
تو آگاهی خواهدداد از اجتماع امت تو برای ستم کردن به او، تمام ماجراها را هم از
او پیرس، از وی درباره رفتارشان با ما پیرس. چه آتشی در سینه داشت امّاراهی برای
گفتن آن نیافت. او خود به زودی تمام این ماجراها را خواهدگفت، و خداوند در این باره
داوری فرماید که او بهترین داوران است» (26).

زهرا علیها السلام شراره ای از محبت شد و گرما و روشنایی او هیچ گاه در دل مؤمنان به
سردی و خاموشی نخواهد گرایید. او پرچم مبارزه ای شد که هرگز مکتیبان مسؤل آن را
از دست بر زمین نخواهند انداخت. او پرتواخلاق نیکو و والا و عدالت طلبی بود که پهنه
سپیده دمان را به رنگ خون به ناحق ریخته، و حق خیانت شده اش نمایان می سازد، و
بدین وسیله تاب و تپش انقلاب را در رگهای جوانمردان به جریان می اندازد. تا درمسیر
جهاد مقدّس خودش برضدّ زورمداران و فرصت طلبان و خشک مقدّسان از این شراره
پاک توشه بگیرند.

امت ما امروز پیش از هر روز دیگر به احیای یاد فاطمه علیها السلام نیازمندتر است تا او را
مقتدای خود قرار دهد و در این میان مسؤلّیت مردان بیشتر از زنان است.

پی نوشت ها:

1. سوره اعراف، آیه 58.
2. أنوار التنزیل فی تفسیر سورة التحریم.
3. بحار الانوار، ج 43، ص 5.
4. مقصود از فواطم عبارتند از:
 - فاطمه دختر اسد. مادر امام علیؑ و همسر سرور بطحا ابوطالب.
 - فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب.
 - فاطمه زهرا علیها السلام. (بحار الانوار، ج 19، ص 65).
5. اعیان الشیعه، ج 22، ص 569.
6. نهج البلاغه، نامه 27.
7. این حصیر در هجر از توابع یمن بافته می شد.
8. بحار الانوار، ج 43، ص 31.
9. بحار الانوار، ج 43، ص 31.
10. بحار الانوار، ج 43، ص 82.
11. سوره اسراء، آیه 28.
12. بحار الانوار، ج 43، ص 153.
13. سوره مائده، آیه 3.
14. سوره ضحی، آیه 5.
15. بحار الانوار، ج 43، ص 75.
16. سوره حجرات، آیه 2.
17. سوره انسان، آیه 11 - 7.
18. سوره آل عمران، آیه 37.
19. بحار الانوار، ج 43، ص 69 - 74.
20. بحار الانوار، ج 43، ص 80.
21. همان مأخذ، ص 55.
22. بحار الانوار، ج 43، ص 155.
23. بحار الانوار، ج 43، ص 177 - 175.

24. بحار الانوار، ج 43، ص 148.
25. بحار الانوار، ج 43 ص 193 - 191.
26. بحار الانوار، ج 43، ص 193.

فهرست مطالب

3.....	پیشگفتار.....
4.....	درباره حضرت زهرا <small>علیها السلام</small>
5.....	بخش اول: بنیاد پاک.....
11.....	شجره مبارک.....
17.....	ولادت سرور زنان بهشت.....
22.....	ازدواج.....
22.....	اول: خواستگاری.....
23.....	دوم: قبول پیشنهاد خواستگاری.....
24.....	سوم: برابری.....
25.....	چهارم: مهریه و جهیزیه.....
27.....	پنجم: خطبه عقد.....
29.....	ششم: زفاف.....
36.....	بخش دوم: جایگاه حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
40.....	مبارزه با انحراف امت.....
43.....	بخش سوم: ویژگیهای بزرگ اخلاقی.....
43.....	الف - خداپرست و زاهد.....
47.....	ب - راستگوترین مردم.....
57.....	بخش چهارم: پس از رحلت رسول خدا.....
60.....	برانگیختن زنان مدینه.....
62.....	فاطمه زهرا در سوگ پدر می گرید.....
68.....	فاطمه به پدر می پیوندد.....
76.....	پی نوشت ها:.....